

جنگ و صلح در شاهنامه فردوسی

میرزا ملا احمد^۱

جنگ و صلح از مسائل مبرم جامعه انسانی بوده، در ادبیات مردمان جهان بازتاب گسترده پیدا کرده است. ادبیاتی را پیدا کردن دشوار است که تصویر جنگ‌های روایتی و واقعی را دربر گرفته و مبارزه مردم را برای صلح و آسایش ترنم نکرده باشد. ولی اثری که مثل شاهنامه ابوالقاسم فردوسی مسئله جنگ و صلح را با آن وسعت و فصاحت، عمیقی و دقیقی، گویای و پویای مطرح کرده باشد، در ادبیات عالم کم‌نظیر است.

در واقع جنگ و صلح از مهم‌ترین و عمده‌ترین مسائل شاهنامه فردوسی بوده و در سراسر آن باره و وسیله‌های گوناگون تصویر شده است. تصویر جنگ‌ها در این اثر به حدی فراوان است که آن را به یک جنگنامه مانند کرده است.

راجع به تصویر جنگ در شاهنامه فردوسی در آثار محققان زیادی چون ذبیح‌الله صفا، رضازاده شفق، محمدجعفر محجوب، قدمعلی سرامی، باقر پرهام، محمود حکیمی، ا. براگینسکی، محمد نوری عثمانوف، سلیمان انوری اشاره‌ها موجودند، ولی این موضوع تا حال به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار نگرفته است و ماهیت مسئله جنگ و صلح در این شاه‌اثر و نظر فردوسی به آن روشن نگردیده است. تنها در کتاب قدمعلی سرامی، از رنگ

گل تاریخ خار، درباره جنگ‌های در شاهنامه تصویر شده، معلومات ذکر گردیده، مقدار، انواع، فهرست و بعضی خصوصیات شکلی آنها نشان داده شده است. مؤلف پس از آوردن فهرست همه ۲۰۱ جنگ، با اشاره به موضوع آنها چند ملاحظه جمع‌بندی بیان نموده است که من بعد جهت تحقیق این مسئله از منفعت خالی نیست. ولی به بعضی ملاحظه‌های او راضی شدن دشوار است. از جمله او می‌نویسد که جنگ‌های شاهنامه همه جوهری دینی دارند.^۱ البته در اکثر جنگ‌هایی که در ابتدا و انتهای شاهنامه تصویر شده‌اند، تأثیر دین را می‌توان مشاهده کرد. ولی در جنگ‌های قسمت قهرمانی و اکثر جنگ‌های قسمت تاریخی اثر این حالت به نظر نمی‌رسد. مثلاً در جنگ‌های ایرانیان و تورانیان، که مؤلف تعداد آنها را ۸۴ دانسته است، مسئله دین و مذهب مقامی ندارد. در جنگ رستم و سهراب، که از جنگ‌های برجسته شاهنامه است، تأثیر دین و مذهب به کلی احساس نمی‌گردد.

همه دانشمندان مهارت بلند نگارندگی فردوسی را در تصویر جنگ تأکید نموده او را در این امر بی‌همتا دانسته‌اند. از جمله ذبیح‌الله صفا در این باره نوشته است: «فردوسی تا آن حد خوب از عهده وصف میدان‌های جنگ، اوصاف پهلوانان، توصیف جنگ‌های تن‌به‌تن ... و امثال اینها برآمده است که در زبان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمی‌توان شمرد».^۲

رضازاده شفق نیز مهارت بلند فردوسی را در تصویر جنگ تأکید می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که شاعر از علم و هنر نظامی آگاهی خوب داشته است: «شاعر ما (فردوسی) آیین جنگ و جنگاوری را آن‌چنان ماهرانه تعریف می‌کند که معلوم می‌دارد مانند سپهبدی خود به فنون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکت و اسلحه جنگ ایرانیان را به‌خوبی می‌دانسته است».^۳

در شاهنامه به تصویر جنگ توجه زیاد ظاهر کردن فردوسی بی‌سبب نیست. این از یک طرف به تقاضای موضوع مرکزی شاهنامه است که از مبارزه نیکی و بدی عبارت است. یعنی جنگ، ظهور عملی این مبارزه و وسیله اساسی از بین بردن زشتی است. از طرف دیگر جنگ یک پدیده خیلی معمول تاریخ بشر و زندگی مردم از قدیم‌الایام تا زمان شاعر بوده و منبع تصویرهای او گشته است:

پراشوب جنگ است این روزگار / همی ی‌اد دارم ز آموزگار

۱. قدمعلی سرامی، از رنگ گل تاریخ خار: شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه، تهران ۱۳۶۸ ش، ص ۴۳۱.
 ۲. ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹، صص ۲۳۱-۲۳۲.
 ۳. رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران ۱۳۶۹ ش، ص ۹۲.

طوری که ذکر شد، در همه جنگ‌های شاهنامه مبارزه اساساً میان جنگ کیومرث و پسرش سیامک با اهریمن و یارانش است. این جنگ با شکست نیروی نیکی انجام می‌یابد. سیامک جوان که بی‌آمادگی نظمی با تن برهنه و بدون جوشن به جنگ دیو برآمده بود، به دست دیو سیاه کشته می‌شود. شاعر توسط این جنگ قدرت زیاد داشتن نیروی بدی و با آمادگی و دسته‌جمعی مبارزه بردن با آن را تأکید می‌نماید. از اینجاست که در جنگ دوم شاهنامه که بین پسر سیامک، هوشنگ، و دیو سیاه به وقوع می‌آید، کیومرث آمادگی جدی دیده، لشکر بزرگی جمع می‌آورد و درندگان و چرندگان، پرندگان و خزندگان را نیز به جنگ جلب می‌نماید که این همه غلبه نهایی نیروی نیکی را در این جنگ فراهم می‌آرد.

جنگ سوم شاهنامه که جنگ تهمورث با دیوان است، نیز عبرت‌آموز است. تهمورث با کوشش و زحمت‌های زیاد کارهای نیک فراوانی را انجام می‌دهد، صاحب تجربه کافی می‌گردد و دیوان را زود مغلوب می‌کند و اسیر می‌گیرد. دیوان به عوض آزادی از اسارت به تهمورث نوشتن خط‌های گوناگون را می‌آموزند. فردوسی در سیمای تهمورث تدریجاً مشکل یافتن انسان و با نیروی نیکی به خود تابع کردن طبیعت را نشان داده است. در این جنگ به تهمورث «فرازیدی» نیز مدد می‌رساند، و گر نه در محاربه با سپاه دیوان غالب آمدن او امکان‌ناپذیر بود. شاعر این جنگ را خیلی کوتاه، ولی بسا مؤثر، به قلم داده است:

چو تهمورث آگه شد از کارشان	برآشفت و بشکست بازارشان
به فرّ جهاندار بستش میان	به گردن برآورد گرزگران
همه نره دیوان و افسونگران	برفتند جادوسپاهی گسران
دمنده سیه‌دیوشان پیشرو	همی به آسمان برکشیدند غو
جهاندار تهمورث بافرین	بیامد کمر بسته جنگ و کین
یکایک بیاراست با دیو جنگ	نشد جنگشان را فراوان درنگ
هوا تیره‌فام و زمین تیره شد	دو دیده به خشم اندرون تیره ^۱ شد
ز یک سو غو آتش و دود و دیو	ز یک سو دلیران کیهان‌خدیو
از ایشان دو بهره به افسون بست	دگرشان به گرزگران کرد پست

تصویر جنگ در شاهنامه تدریجاً وسعت پیدا می‌کند و به‌خصوص در قسمت قهرمانی آن

۱. در نشر آخرین مکر همین‌طور ثبت شده است. به نظر ما اینجا باید به جای «تیره» واژه «خیره» باشد. این را علاوه بر مضمون بیت، قافیه آن هم تقاضا می‌نماید.

خیلی مفصل صورت می‌گیرد. مخصوصاً جنگ‌های بی‌شمار رستم اکثراً خیلی طولانی با ذکر جزئیات به قلم داده می‌شوند. فردوسی در تصویر کارنامه‌های جنگی قهرمان مرکزی داستان، رستم، مهارت بلند تصویرگری خود را نشان داده و صحنه‌های جالبی را آفریده است که نظیرش را نه تنها در ادبیات فارسی و تاجیک، بلکه در ادبیات عالم نیز پیدا کردن دشوار است؛ برای مثال جنگ رستم با دیو سفید، که هم خیلی به تفصیل تصویر شده است و هم جزئیات آن واقع‌گرایانه به قلم آمده است. از جمله مکان دیو سفید را شاعر چنین تصویر کرده است:

وز آن جایگه سوی دیو سفید	بیامد به کردار تابنده‌شید
به مانند دوزخ یکی چاه دید	تن جادو از تسیرگی ناپدید
چو مژگان بمالید و دیده بشست	در این غار تاریک چندی بجست
به تاریکی اندر یکی کوه دید	سراسر شده غار از او ناپدید
به غار اندرون دید رفته به خواب	به کشتن نکرد هیچ رستم شتاب

جنگ رستم و سهراب نمونه برجسته تصویر بدیعی جنگ در ادبیات است که تحقیق عمیق و هرجانبه آن موضوع رساله جداگانه است. حال همین نکته را باید تأکید کرد که فردوسی در تصویر جنگ پدر و پسر مهارت بلندی به خرج داده و جنبه‌های گوناگون آن را واقع‌گرایانه به قلم داده است. طوری که در موقعش خواهیم دید، شاعر حتی حالت‌های روحی و روانی قهرمانان را خیلی واقعی و پرجاذبه تصویر کرده است.

حالا به نقل پاره‌ای از شاهنامه اکتفا می‌نماییم که جنگ رستم و سهراب را از یک طرف خیلی واقعی و طبیعی و از سوی دیگر پرمبالغه و برجسته پیش نظر می‌آورد:

ز تن‌ها خوی و خون همی ریختند	چو شیران به کشتی برآویختند
همی این بر آن، آن بر این کرد زور	ز شبگیر تا سایه گسترده خور
چو شیر دمنده زجا در بجست	بزد دست سهراب چون پیل مست
ز بس زورگفتی زمین بردرید	کمر بند رستم گرفت و کشید
بزد رستم شیر را بر زمین	یکی نعره برزد پر از خشم و کین
برآوردش از جای و بنهاد پست	به رستم درآویخت چون پیل مست
پر از خاک چنگال و روی و دهن	نشست از بس سینه پیلتن

به کردار شیری که برگور نر زند دست و گور اندر آید به سر
یکی خنجر آبگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید

جنگ‌های شاهنامه را به دو گروه می‌توان جدا کرد: اول جنگ‌های عمومی که در آن محاربه گروه‌ها تصویر می‌شود. تصویر جنگ‌های عمومی در شاهنامه اساساً پس از کشته شدن ایرج شروع می‌شود که آن مابین ایران و توران صورت می‌گیرد و به مدت خیلی طولانی ادامه پیدا می‌کند.

دو حادثه آتش این جنگ‌های خانمانسوز را دامن زد، که یکی کشته شدن ایرج، فرزند فریدون و فرمانروای ایران، به دست برادرانش سلم و تور است و دیگری که موجب پدید آمدن بزرگ‌ترین پیکارهای ایران و توران شد، کشته شدن شاهزاده فرشته‌خوی و بی‌گناه و شجاع و زیبای ایران، سیاوش، به فرمان افراسیاب و بر اثر سخن چینی و حسد بردن گرسیوز، برادر افراسیاب، بود.

البته در رواج جنگ‌های ایران و توران حادثه‌های مذکور تأثیر گذاشته‌اند، ولی به نظر ما محرک و عامل اساسی این جنگ‌های طولانی عمومی همانا مبارزه نیکی و بدی است، که در قسمت اول شاهنامه در صورت جنگ با دیوان تجسم یافته بود. علاوه بر این به جنگ ایران و توران توجه زیاد ظاهر کردن فردوسی و آن را خیلی طولانی و پردامنه تصویر کردن او به زمان خود شاعر نیز رابطه دارد. با ورود سیل آسای سپاهیان ترک قراخانی و غزنوی به ماوراءالنهر و خراسان و به حکومت سامانیان تهدید آوردن آنها سنگام تألیف اثر نیز بی‌شک از عوامل اساسی توجه زیاد شاعر به این مسئله است.

فردوسی در تصویر جنگ‌های عمومی مهارت بلند سخنوری به خرج داده است. از ابیات زیر شور و غوغا، جوش و خروش، گیرودار و زنازنی، نعره و صدای برخورد سلاح‌های مختلف به گوش می‌رسند و درخش تیغ و شمشیرها، و حرکت سواران پیش نظر می‌آیند. چنین طرز تصویر مبالغه‌آمیز و در عین زمان طبیعی و اعتمادبخش بی‌نظیر است:

ز لشکر برآمد سراسر خروش زمین پر ز جوش و هوا پر خروش
جهان لرز لرزان شد و دشت و کوه زمین شد ز نعل ستوران ستوه
درفش از درفش و گروه از گروه گسسته نشد شب برآمد ز کوه
درخشیدن تیغ‌های بنفش از آن سایه کاویانی درفش
تو گفتی که اندر شب تیرچهر ستاره همی برفشاند سپهر

زمین گشته جنبان چو ابر سیاه
 بلند آسمان چون زمین شد ز خاک
 دل کوه گفתי بدرد همی
 ز بس نعره ناله کرنای
 چنان تیره شد روی گیتی ز گرد
 ز گرد سواران و آواز کوس
 تو گفתי زمین موج خواهد زدن
 ز بس گرد میدان که بر شد به دشت
 ز بس نیزه و گرز و کوپال و تیغ
 تو گفתי همی بر نتابد سپاه
 ز هر سو همی بر شده چاک چاک
 زمین با سواران بپرد همی
 همی آسمان اندر آمد ز جای
 تو گفתי که خورشید شد لاجورد ...
 هوا تیره گون شد، زمین آبنوس
 وزان موج بر اوج خواهد زدن
 زمین شش شد و آسمان گشت هشت
 تو گفתי هوا ژاله بارد ز میغ

نوع دوم جنگ که در سراسر شاهنامه، به خصوص در قسمت‌های اساطیری و پهلوانی به نظر می‌رسد، جنگ تن‌به‌تن است. در تصویر این نوع جنگ نیز فردوسی داد سخن داده، هنرمندی و استادی ظاهر نموده است. شاعر بزرگی قهرمانان خود و جنبه‌های گوناگون شخصیت آنان را توسط جنگ‌های تن‌به‌تن نشان داده است. مثلاً جسوری و دلیری، جنگاوری و نیرومندی، شهامت و تنومندی، چالاکی و هوشیاری، زیرکی و دادخواهی، خردمندی و دانایی رستم، محض توسط جنگ‌های تن‌به‌تن او با دیو سپید، سهراب، اسفندیار، افراسیاب، اشکبوس، کاموس، ساوه، و شغاد ظاهر می‌گردند. هرچند رستم قهرمان دوست‌داشته شاعر است و برای حفظ ایران و ناموس ایرانیان می‌جنگد، ولی فردوسی هنگام تصویر جنگ‌ها سعی نموده است که تا حدی موقع بی‌طرفی اختیار کند و محاربه تن‌به‌تن را به‌طور واقعی قلمداد نماید. این را در جنگ رستم با اسفندیار می‌توان روشن مشاهده کرد. اسفندیار با آن‌که شاهزاده است، در جنگاوری از رستم کم ندارد و برابر او قوه‌آزمایی می‌کند. در پاره زیر یک لحظه جنگ تن‌به‌تن رستم اسفندیار تصویر می‌شود که هر دو قهرمان نیروی برابر دارند و شاعر هر دو را یکسان توصیف می‌کند:

نهادند پیمان دو جنگی که کس
 فراوان به نیزه برآویختند
 چنین تا سنان‌ها به هم برشکست
 به آورد گردن برافراختند
 ز نسیروی گردان و زخم سران
 نباشد در این جنگ فریادرس
 همی میخ جوشن فرو ریختند
 بسه شمشیر بردند ناچار دست
 چپ و راست هر سو همی تاختند
 شکسته شد آن تیغ‌های گران

برافراختند آن زمان یال را
همی ریختند اندر آورد گرز
چو شیر زیان هر دو آشوفتند
هم از دست بشکسته گرز گران
گرفتند از آن پس دوال کمر
یکی بود به دست یل اسفندیار
به نیرو کشیدند زی خویشان
همی زور کرد این بر آن، آن بر این
پراکنده گشتند از آوردگاه
کف اندر دهانشان شده خون و خاک

ز زین برکشیدند کوپال را
چو سنگ اندر آید ز بالای برز
از آن زخم اندام ها کوفتند
فرماند از کار دست سران
دو اسپ تکساور برآورده پر
دگر بود به دست گوناامدار
دو گرد سرافراز و دو پیلتن
نجنید یک شیر از پشت زین
غمی گشته گردان و اسپان تباه
همه گبر و برگستوان چاک چاک

چنان که می بینیم در این جنگ دور و دراز هر دو پهلوان تمام قدرت جسمانی خود را ظاهر می نمایند و اقتدار برابر دارند. از اینجاست که فردوسی یکی را از دیگری بالاتر نمی گذارد و به اسفندیار هم همان صفت های رستم را نسبت می دهد. چنین حالت را در جنگ های دیگر نیز می توان مشاهده کرد.^۱

در شاهنامه به عوامل و سبب های سرزدن جنگ ها بعضاً اشاره ها شده است. یکی از عوامل درگیری و وسعت جنگ ها انتقام یا کین خواهی است. انتقام به اندیشه مکافات عمل مربوط است و طبق آن هر که بدی کند یا خونریزی نماید، عاقبت خود به آن گرفتار خواهد شد. اکثر پهلوانان و شاهان شاهنامه برای گرفتن انتقام پدر و اجداد خود مبارزه می کنند: فریدون برای ستاندن قصاص جدش جمشید با ضحاک می جنگد، منوچهر انتقام ایرج را می گیرد، رستم و کیخسرو جهت گرفتن خونبهای سیاوش با افراسیاب می رزمند، و امثال اینها. مثلاً سرلشکر ایرانی، سوفرای، کشته شدن پیروز شاه را که می شنود، برای ستاندن انتقام، شیرازیان را به جنگ تورانیان دعوت می کند:

به کین شهنشاہ ایران شوم بر این دیژ به کردار شیران شویم

عامل دیگر پیدایش جنگ ها پیمان شکنی است. همان طوری که باقر پرهام نیز به مشاهده گرفته است، در شاهنامه «شهریاری با پیمان شکنی سازگار نیست و اگر شهریاری پیمان شکنند،

۱. از جمله در جنگ رستم با افراسیاب، فردوسی از احساس بلند وطن دوستی تورانیان با دلستگی سخن می راند.

جنگ و بیداد و ویرانی کشور اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.^۱ وی از جمله به پیمان‌شکنی افراسیاب و بی‌گناه کشته شدن سیاوش اشاره می‌کند که باعث جنگ رستم با افراسیاب می‌شود و در نتیجه توران سراسر خراب می‌گردد. رستم خطاب می‌کند:

بر این کینه تا در جهان زنده‌ام به درد سیاوش دل آگنده‌ام

باقر پرهام تاکید می‌کند: «با پیمان‌شکنی، منطق صلح، یعنی اخلاق جاری فردی، جای خود را به منطق جنگ می‌دهد و جنگ معیارهای ارزشی خود را دارد که با موازین اخلاق به معنای جاری کلمه سازگار نیست.»^۲

مبارزه برای تخت و تاج از عوامل دیگر خونریزی به شمار می‌رود. در شاهنامه اکثر جنگ‌ها با کوشش شاهان صورت می‌گیرد و پهلوانان و جنگاوران این نیت حاکمان را عملی می‌نمایند. از اینجاست که شاعر جنگ را یک خاصیت حکومت شاهی می‌داند و هنگام شرح سلطنت شاهان از جنگ‌های آنان یاد می‌کند. فردوسی که جنگ‌های طولانی افراسیاب را با ایرانیان تصویر می‌کند، در بیت زیر هدف اصلی شاه توران و جنگاوران او را با کنایه کلاه، یعنی تاج و تخت، می‌داند:

به جنگ اندرون بود لشکر سه ماه بدادند سرها ز بهر کلاه

فردوسی سرانجام شکست خوردن لشکر توران را در محاربه‌ها با کیخسرو نشان داده و بر بی‌عاقبت بودن جنگی که جهت غصب خاک و غارت اموال مردم دیگر روانه شده است، تأکید می‌نماید:

سپهبد سوی آسمان کرد سر که ای دادگر داور چاره گر
همان لشکر است این که سر پر ز کین همه خاک جستند از ایران زمین
که زهر گزاینده بپراگند سر سرکشان اندر آن افکند
چنین کردشان آن زمان دادگر نه رای و نه دانش، نه پا و نه سر

در داستان «جنگ گو و طلحند» فردوسی مسئله جنگ برادرکشی برای تاج و تخت را به میان گذاشته است که سرانجام با کشته شدن طلحند هندی که سببگار و برانگیزنده جنگ بود،

۱. باقر پرهام، «مبانی و کارکرد شهریار در شاهنامه و اهمیت آنها در سنجش خرد سیاسی در ایران»، مجله فرهنگ، دوشنبه ۱۹۹۳ م، شماره‌های ۴-۶، ص ۵۴. ۲. همو، ۵۵.

پایان می‌یابد. زیرا او به اصرار برادر خردمندش، گو، گوش نمی‌دهد و راه ناصواب جنگ را پیش می‌گیرد. وقتی که مادر هندو از این فاجعهٔ پسرش آگاه می‌شود، به‌طور قطعی فرزندان‌ش را برای جنگ بهر تاج و تخت محکوم می‌نماید:

برادر کشی از پی تاج و تخت نخواند تو را نیکدل، نیکبخت

فردوسی جنگ‌های برادرکشی لشکریان ایران را با سروری طوس، که باعث کشته شدن برادر کیخسرو، فرود، و هزارها ایرانی و تورانی می‌گردد و چندین هزار مردم را بی‌خانمان و شهر و ملک‌های زیادی را و لنگار می‌کند، جمع‌بندی می‌کند و به چنین نتیجهٔ عمیقی می‌رسد:

چنین است انجام و فرجام جنگ یکی تاج یابد، یکی گور تنگ

این خلاصهٔ واقع‌بینانهٔ فردوسی را تاریخ بارها به ثبوت رسانده است و حوادث ناگواری که اخیراً در افغانستان و تاجیکستان صورت گرفتند، بار دیگر آن را تأیید می‌نمایند.

در شاهنامه به خصلت‌های دیگر بد که باعث سرزدن جنگ‌ها می‌گردند اشاره شده است. یکی از همین‌گونه خصلت‌های بد رشک است که در چندین مورد عامل برانگیزندهٔ جنگ می‌شود. کیومرث به فرزند خود سیامک، که از هر جهت زیبا و شایسته، بود، افتخار می‌کرد و دل را شاد و مسرور می‌داشت:

پسر بود مر او را یکی خوب‌روی هنرمند و همچون پدر نامجوی
سیامک بدش نام و فرخنده بود کیومرث را دل بدو زنده بود
ز گیتی به دیدار او شاد بود که بس بارور شاخ و بنیاد بود

این، آتش رشک را در دل اهریمن می‌افروزد و او با فرزند بدسگال و گرگ‌طبیعت خود به دشمنی سیامک اقدام می‌کنند و عاقبت رشک آنان باعث سرزدن جنگ و کشته شدن او می‌گردد:

به رشک اندر آهرمن بدسگال همی رای زد تا ببالید بال ...
سیامک به دست چنان زشت دیو تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدییو

نمونهٔ برجسته ظهور رشک در شاهنامه و تأثیر آن به جنگ، همانا رشک تور و سلم به برادرشان ایرج است. فریدون قلمروش را میان سه پسرش تقسیم می‌کند و ایران‌زمین را به

فرزند خردش، ایرج، می‌سپارد. این باعث رشک برادران بزرگ او می‌شود و آنها سرانجام برادر خرد بی‌گناه را بر اثر رشک به قتل می‌رسانند.

شاعر این مطلب را در فصل «رشک بردن سلم بر ایرج» خیلی مؤثر به قلم داده است. از بیت زیر معلوم می‌گردد که در این مورد رشک با خصلت بد و آز و حرص پیوست شده، ستیز او را بیشتر نموده است:

دلش گشته غرقه به آز اندرون به اندیشه بنشست با رهنمون

آزمندی کاووس باعث سرزدن جنگ با دیوان در مازندران می‌شود. اسفندیار را نیز افزون طلبی به جنگ رستم وامی‌دارد. بدین منوال اکثر شاهان را حرص و آزمندی به جنگ و خونریزی وادار می‌نماید.

بدین ترتیب فردوسی جنگ را چون واقعیت زندگی در تاریخ بشر دانسته، ظهور آن را در همه دوره‌ها تأکید کرده است. ولی از تصویرهای شاعر برمی‌آید که او همه جنگ‌ها را یکسان نمی‌داند و به هر جنگ وابسته به هدف و عامل‌های ظهور آن بها می‌دهد. او جانبدار جنگ و مبارزه‌ای است که جهت از بین بردن زشتی و بدکاری‌ها روانه شده است. جنگ‌های زیادی که بین نیروهای نیکی و بدی صورت گرفته‌اند از همین قبیل‌اند. نمونه عالی و جالب چنین جنگ‌ها مبارزه کاوه آهنگر بر ضد ضحاک ظالم و خونخوار است که شاعر با دلبستگی و احساسات بلند به قلم داده است.

فردوسی جانبدار جنگ عادلانه برای حفظ وطن و مردم از دشمنان است. او مردمی را که در این راه جان خود را دریغ نمی‌دارند، پشتیبانی می‌کند، صرف نظر از آن‌که از کدام کشور و کدام جبهه‌اند، آنان را ستایش می‌نماید. از جمله از زبان مردم تورانی که برای دفاع کشور خود یکدلانه به جنگ ضد رستم برآمده بودند، با احساس پر جوش و خروش چنین دعوت میهن‌دوستانه را ابراز می‌دارد:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

خود رستم نیز اکثراً به استثنای چند مورد که با سپارش و اراده شاهان می‌جنگد، برای حفظ وطن مبارزه می‌برد. او در میدان جنگ برای حمایت وطن قربان شدن را از مرگ اولی‌تر می‌داند:

اگر مرگ باشد مرا بی‌گمان به آوردگه به که آید زمان

هنگامی که لشکر عرب‌ها با سروری سعد وقاص به سرزمین ایران هجوم می‌کند، یزدگرد ساسانی پهلوانان کشور را به حفظ وطن دعوت می‌کند و از جمله در نامه‌ای می‌نویسد:

بکشیم و مردی به کار آوریم برایشان جهان تنگ و تار آوریم

هدف دیگر جنگ‌های عادلانه در شاهنامه حفظ نام و ننگ است. جنگاوران ایرانی اکثراً در جنگ برای حفظ ناموس هلاک شدن را از زندگی در اسارت دشمن افضل می‌شمارند:

بکوش که در جنگ مردن به‌نام به از زنده، دشمن بدو شادکام

برای رستم حمایت شرف و نام وظیفه مقدس است. او آماده است در این راه جان خود را فدا نماید. به اندیشه او زندگی گذران است و انسان باید خود را مطیع حوادث روزگار نکند و همیشه برای نیکنامی مبارزه برد:

به نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
تو را نام باید که ماند دراز نمانی همی کار چندین مساز

محرک و برانگیزنده رستم به جنگ اسفندیار نیز اساساً حمایت شرف و نام و ننگ بوده است:

من امروز نی بهر جنگ آمدم پی پوزش و نام و ننگ آمدم

رستم در جوانی برای کسب نام نیک تلاش می‌ورزید:

نیبنی که باگرز سام آمدست جوان است و جوای نام آمدست

تا پایان عمر، رستم در این راه استوار بود و برای حفظ نام خود حتی سخت‌ترین فاجعه را صادر می‌ناید و ناآگاهانه فرزند خود، سهراب، را به قتل می‌رساند. در جنگ با اسفندیار نیز رستم در یاد حفظ ننگ و ناموس است.

پهلوانان دیگر شاهنامه نیز برای نام و شرف مبارزه می‌برند. برای پیران ننگ و ناموس

عزیز است:

بدو گفت پیران که ما را ز جنگ
چه چاره‌ست جز جستن نام و ننگ
گستهم در لحظه‌های آخر عمر اقرار می‌کند که هدف اساسی او در زندگی نگهداشت نام
نیک بوده است:

بدان تا بداند که من جز به نام
نمردم به گیتی، همین است کام
سیاوش برای رهایی از بدنامی و حفظ نام نیک و پاکدامنی به قربانی شدن راضی است.
شرف و ناموس برای اکثر جنگاوران ایرانی عزیز و مقدس است.
از اینجاست که فردوسی هرچند مخالف جنگ و خونریزی است، ولی برای حفظ وطن
و شرف و ناموس جنگیدن را واجب و ضرور می‌شمارد:

میان‌ها ببندیم و جنگ آوریم
چو باید که کشور به چنگ آوریم
شاعر آشکارا تأکید می‌کند که چون دشمن حمله آورد و خاک مقدس وطن را غصب کرد،
باید ضد آن جنگید و کشور و ننگ و ناموس مردم را دفاع نمود:

چو بدخواه جنگی به بالین رسید
نسباید تو را با سپاه آرمید
مرا جنگ دشمن به آید ز ننگ
یکی داستان زد بر این بر پلنگ
که خیره به بدخواه منمای پشت
چو پیش آیدت روزگار درشت
هر آن کس که با تو بجوید نبرد
سراسر برآور سرانشان به گرد

یکی از مسائل مهم مربوط به جنگ، که در شاهنامه به نظر می‌رسد، این رعایت قانون و قواعد جنگ و یا آداب حرب است. تحقیق این مسئله و در مقایسه با رساله‌های علوم نظامی از جمله *آداب الحرب و الشجاعة* محمد بن سید مبارکشاه سنجدین صحته‌های جنگ شاهنامه و اندیشه‌های فردوسی درباره آداب و اصول جنگ وظیفه متخصصان رشته نظامی است و جهت پیشرفت این علم و به خصوص تکامل اصطلاحات نظامی مدد خواهد رساند.^۱ اینجا تنها به ذکر چند اندیشه بشردوستانه فردوسی نسبت به مسایل مربوط به جنگ اکتفا خواهد شد.

۱. در این راستا بعضی کارها کرده شده‌اند: سلیمان انزوری، واژه‌های نظامی در شاهنامه فردوسی، دوشنبه ۱۹۹۴ م؛ جولان نجم‌الدینوا، واژه‌های نظامی آداب الحرب و الشجاعة مبارکشاه، دوشنبه ۱۹۹۱ م (به زبان روسی).

جنگ و محاربه‌های زیادی که در شاهنامه تصویر شده‌اند، اکثراً از روی نظام و آداب معین صورت گرفته‌اند. عادتاً سران لشکر قبل از آغاز جنگ می‌خواهند مسئله را با راه صلح آمیز و گفت و شنید حل نمایند. در این گفت و شنیدها بعضاً شرط‌های جنگ هم از جانب طرفین قبول می‌شوند. در موردهای زیاد جهت جلوگیری از خونریزی و کشتارها به جنگ تن‌به‌تن اکتفا می‌شود. برای مثال جنگ کیخسرو با شیده را گیریم که قبل از شروع آن میان افراسیاب و کیخسرو اول چندین بار نامه فرستاده و رد و بدل می‌شود. کیخسرو هدف خود را، که ستاندن انتقام پدرش، سیاوش بی‌گناه، است، بیان می‌کند. در نهایت طرفین تصمیم می‌گیرند که کیخسرو با پسر افراسیاب، شیده، دور از سپاه در جای خلوتی به جنگ تن‌به‌تن مشغول شوند:

نهادند پیمان که از هر دو روی به یاری نیاید کسی کینه‌جوی
برفتند هر دو لشکر به دور چنان چون شود مرد شادان به سور ...

شیده در محاربه با سلاح‌ها خیلی خسته می‌شود و شکست خود را حس می‌کند. او به حریف کشتی را پیشنهاد می‌نماید و این مورد قبول قرار می‌گیرد:

بدو گفت: شاها به تیغ و سنان کند هر کسی جنگ و پیچد عنان
پیاده به آید که جویم جنگ به کردار شیران بیازیم چنگ

در این جنگ تن‌به‌تن شیده کشته می‌شود، ولی کیخسرو به جانب مغلوب با نظر تحقیر نمی‌نگرد و امر می‌دهد که تن شیده را با آداب احترام به خاک سپارند و دخمه‌ای هم برایش بسازند:

به رهام گفت: این بد بدسگال دلیر و سبکسر مرا بود خال
پس از کشتنش مهربانی کنید یکی دخمه خسروانی کنید
سرش را به دبق و به مشک و گلاب بشوید و تن را به کافور ناب
به گردنش بر طوق زرین نهید کله بر سرش عنبرآگین نهید

در محاربه دیگر نیز وقتی که افراسیاب در قلعه گنگ دژ شکست خورده فرار می‌کند و سپاهیان و خویشاوندانش را می‌گذارد، کیخسرو با آنها به خوبی معامله می‌نماید:

ز خویشان او کس نیازد شاه چنان چون بود در خور پیشگاه

فردوسی در جنگ رعایت عدل را از شرط‌های اساسی می‌داند و با هر راه و وسیله عملی کردن آن را ضرر می‌شمارد. به‌طور مکرر به سپاهیان تأکید می‌شود که هنگام پیروزی خون مردم مغلوب را نباید ریخت و از کینه‌گیری باید دوری جست:

چو پیروزی گردی، ز تن خون مریز چو باشد ز تو بدکنش در گریز
چو خواهد ز دشمن کسی زنهار تو زنهارده باش و کینه مدار ...

شاعر از زبان پیران که به شرط‌های فریبرز در خصوص یک ماه جنگ نکردن راضی می‌شود، اصول جنگ عادلانه را بیان می‌نماید:

گر ایدون که یک ماه خواهی درنگ ز لشکر سواری نباید به جنگ
و گر جنگ جویی، منم جنگ‌خواه بیارای و برکش صف رزمگاه

فردوسی همیشه جنگ عادلانه‌ای را که برای از بین بردن بدی و پایدار کردن نیکی باشد، جانبداری می‌نماید. او در سیمای منوچهر همان شاهانی را تصویر می‌کند که برای پایداری عدالت و نیکی و نکوکاری مبارزه می‌برند. او قصاص جدهش را از برادران وی می‌ستاند و بعد به تخت شاهی نشستن هم هدف‌های خود را اعلان می‌نماید که پیش از همه از جاری کردن عدل و نیکی عبارت است. ولی در مورد ضروری با بدان جنگ کردن را هم وظیفه خود می‌داند:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد
جهان را سراسر همه مزده داد
به داد و دین و به مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزاندگی
منم گفتم بر تخت گردان سپهر
هم خشم و جنگ است و هم داد و مهر ...
شب تار جوینده کین منم
همان آتش تیز برزین منم ...

گه بزم دریا دو دست من است
دم آتش از بس سرنشت من است
بسدان را ز بد دست کوتاه کنم
زمین را به خون رنگ دیبه کنم ...

چنان که می بینیم، منوچهر در مقابل بدی، بدی و به عوض نیکی، نکوکاری را شعار خود قرار داده است، این اندیشه را بعدتر سعدی در قالب حکمت موجز «جای گل باشی و جای خار خار» بیان کرده است.

فردوسی در همه نبردهایی که میان نیروهای نیک و بد در شکل های گوناگون صورت می گیرد، آشکارا جنگ عادلانه را پشتیبانی می کند و سرانجام شامل آن را غالب می سازد. ولی جنگ ناعادلانه را ناوابسته از آن که از جانب که و از کجا سرزده است، محکوم می نماید و انجام آن را بی برار به قلم می دهد.

در این مورد او حتی احساس میهن دوستی را به نظر نمی گیرد. این مطلب را جوانشیر هم خوب بیان کرده است که فردوسی در آن اندازه بزرگوار و آن چنان عاشق داد و دادگری است، که در شرح رویدادهای حماسی خود با تمام علاقه ای که به ایران دارد، اگر بیداد از جانب لشکر ایران باشد، شکست ایرانیان را در آن جنگ آرزو می کند و چنین شکستی را برای آنان لازم می شمارد، چه به نظر او تنها آن نیرویی قابل ستایش است که در خدمت داد باشد.^۱

از نگاه فردوسی جنگ باید یک نظام و هدف معین داشته باشد. جنگ از کشتار بی رحمانه مردم بی گناه طرف مقابل عبارت نیست. شاعر اندیشه های خود را درباره جهت های بشر دوستانه جنگ و نگاه داشتن اندازه و حد در آن از زبان کیخسرو ضمن نصیحت به طوس ابراز می دارد:

نیازرد باید کسی را به راه	چنین است آیین تخت و کلاه
کشاورز یا مردم پیشور	کسی کو به رزمت نیندد کمر
نباید که بر وی وزد باد سرد	مکوشید جز با کس هم نبرد
نباید نمودن به بی رنج رنج	که بر کس نماند سرای سپنج

در شاهنامه این نکته هم تأکید شده است که هر کس اول به جنگ آغاز کند، شکست خواهد خورد:

که هر کو به جنگ اندر آمد نخست ره بازگشتن نبایدش جست

با وجود این در شاهنامه فردوسی بعضاً رعایت نشدن اصول عدل و داد مشاهده می‌شود. متأسفانه، از جانب رستم، که قهرمان دوست‌داشته شاعر است، گاه، چنان رفتار ناشایسته‌ای صادر می‌شود که خواننده را به تعجب می‌آورد. رستمی که پیوسته جانبدار عدل و داد، و در ردیف قدرت و توانایی جسمانی از صفات‌های اخلاق حمیده و معنویات بلند برخوردار است، به خونریزی و کین‌خواهی‌ای راه می‌دهد که باور کردنی نیستند. مثلاً او برای ستاندن قصاص سیاوش فرزند افراسیاب، سرخه را که در تصویر شاعر چون «سرو آزاده»، «برش چون بر شیر»، «زُخش چون بهار» است، پس از اسیر گرفتن سر می‌زند و به دار می‌کشد:

سرش را به خنجر ببرد زار زمانی خروشید و برگشت کار
بریده سر و تنش بردار کرد دو پایش ز بر مر نگونسار کرد

جای دیگر بعد شکست خوردن و فرار کردن افراسیاب هم رستم به خرابی توران زمین می‌پردازد، او پیران و جوانان را به قتل می‌رساند و حتی زنان و کودکان را اسیر می‌گیرد:

همه غارت و کشتن اندر گرفت همه بوم و بر دست بر سر گرفت
ز توران زمین تا به سقلاپ و روم نسدیدند یک مسرز آباد بوم
همه سر بریدند برنا و پیر زن و کسودک خرد کردند اسیر

در واقع به چنین خرابکاری و خونریزی، بیدادگری و بی‌عدالتی راه دادن قهرمانی چون رستم تعجب‌آور است. باقر پرهام به این مسئله توجه ظاهر نموده است و پس از تحلیل جنگ‌های رستم به خلاصه‌ای می‌آید که رفتار ناشایسته او از روی منطق و معیارهای جنگ صادر شده است: «قانون مردمی، قانون جنگ، قانون دیگری است و با معیارهای اخلاق و دین، به معنی جاری کلمه ربطی ندارد. و از آنجا که فنکسیون جنگ فنکسیون از امر شهریاری است، پس شهریاری سپهر مستقلی است که منطق و اخلاق خاص خود را دارد.»^۱

ولی محتوا و ماهیت «فنکسیون جنگ» در اثر باقر پرهام آشکار نشده است و این مسئله نیاز به تحقیق بیشتری دارد.

به نظر ما یکی از سبب‌های وقوع حادثه مذکور، طوری که قبلاً هم اشاره شده، از خرد دور شدن قهرمانان در موارد جداگانه است. هرگاه که شاهان و قهرمانان از روی خرد عمل کنند، به کارهای ناشایسته و از جمله خونریزی و جنگ‌های ناعادلانه راه نمی‌دهند. ولی هر وقتی که از خرد دور شدند، به چنین کارها دست می‌زنند. مثلاً وقتی که بهرام چوبینه عزم جنگ خسرو پرویز می‌کند، خرد را از خود دور می‌سازد:

چو مرد جهانجوی نامه بخواند هوا را بخواند و خرد را براند

خرد فردوسی هم به سازش نداشتن جنگ و خرد را تأکید کرده است:

خرد را و دین را رهی دیگر است چو همراه کنی جنگ را با خرد
سخن‌های نیکو به بند اندر است دلیرت ز جنگاوران نشمرد

طوری که ذکر شد، فردوسی جانبدار جنگ عادلانه، جنگ برای حمایت وطن و مردم کشور از حمله‌های دشمنان اجنبی است. شاعر جنگی را که برای از بین بردن بدی، برای ستاندن کین و انتقام، جهت مغلوب ساختن دشمن روانه شده باشد، ضرور می‌شمارد. ولی به‌طور کلی او طرفدار جنگ نیست و بی‌عاقبت بودن همه‌گونه جنگ و خونریزی را در هر مورد تأیید نمی‌نماید. مثلاً شاعر از زبان شاهزاده ترک، پرموده، که برای ستاندن کین پدرش ساوه‌شاه با بهرام چوبینه می‌جنگید، پس از خواندن نامه او بی‌عاقبت بودن جنگ را درک می‌کند و از خونریزی دست کشیدن را تلقین می‌نماید:

کسی را که خون ریختن پیشه گشت دل دشمن از وی پراندیشه گشت
بریزند خونس بر آن هم نشان که او ریخت خون سرسرکشان
گر از بوم ترکان برآری دمار همان کین بخواهد فرجام کار

فغفور چین نیز جانبدار جنگ و خونریزی نیست و این مطلب را در نامه‌اش آشکارا بیان کرده است:

که خون ریختن نیست آیین من نه بد کردن اندر خور دین من

جای دیگر شاعر از نام مردم به رستم که با جنگ بی رحمانه به توران زمین پرداخته است و برای کین خواهی سیاوش این کشور را خراب کرده است، بس کردن خونریزی را طلب می نماید:

چو خیره شدی، بی گنه خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز

فردوسی ریختن خون بی گناهان را گناه عظیم می داند. او از نام موبد به بهرام پند می دهد که از ریختن خون مردم بی گناه دست کشد. برای تأکید مطلب اندیشه مکافات عمل آورده می شود که شخص خون ریخته عاقبت جزایش را خواهد دید:

چنین گفت موبد به بهرام تیز که خون سر بی گناهان مریز
چنین است فرمان یزدان راه که هر کس ببرد سر بی گناه
سرش را ببرند بی ترس و باک سپارند ناپاک دل را به خاک

از نگاه شاعر خونریزی نه تنها جسم انسان را عذاب می دهد، بلکه باعث کاهش جان هم خواهد شد:

روانت مسرنجان و مگذار تن ز خون ریختن بازکش خویشتن

فردوسی مخالف خونریزی است و به خصوص حاکم را از این عمل زشت بازداشتنی می شود:

چو چیره شدی، بی گنه خون مریز مکن جنگ گردون گردنده تیز

شاعر خونریزی را برای حاکمان سرفراز همه قوم و ملت ها شایسته نمی داند:

تو دانی که تاراج و خون ریختن چه با بی گناه مردم آویختن
مهان سرفراز دارند شوم چه با مرز یاران، چه با مرز روم

با آن که فردوسی در تصویر و توصیف جنگ خیلی ماهر و چیره دست است، به خونریزی نفرت زیاد دارد. او تأکید می کند که خونریزی را آفریدگار هم نمی خواهد:

جهان خواستی، یافتی، خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز

فردوسی از زبان مادر هندو به فرزندش طلحند نیز برای تاج و تخت، که گذران است، بیهوده خون ریختن را تلقین می‌نماید:

مریزید خون از پی تاج و گنج که بر کس نماند سرای سپنج

جنگ و خونریزی را شاعر یکی از علت‌های کاسته شدن اخلاق جامعه و به‌خصوص جوانان می‌داند:

ز بس جنگ و خون ریختن در جهان جوانان ندانند ارج مهان

شاعر جنگجویی و جوانمردی را آشتی‌ناپذیر می‌داند و تاکید می‌کند که جوانمرد هیچ‌گاه به جنگ شروع نخواهد کرد:

ز بهر پرستنده‌ای کژ مگوی نگردد جوانمرد پرخاشجوی

انسان نباید در شروع جنگ شتاب راه دهد، زیرا اختلاف‌ها را با راه‌های دیگر می‌توان حل کرد. در این باره فردوسی آشکارا ابراز اندیشه می‌نماید. کیخسرو در نامه‌اش به فریبرز جنگ‌های شتابکارانه و ناعادلانه طوس را نکوهش می‌نماید و تندی و شتابکاری نکردن را در جنگ توصیه می‌کند:

مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب ز می‌دور باش و میماید خواب
به تندی مجوی ایچ رزم از نخست همی باش تا خواسته گردد درست

در شاهنامه جنگ را عادتاً شاهان شروع می‌نمایند و از نظر فردوسی هم گنهگاران اساسی آنها نیستند نه لشکرکشان و سربازان. از اینجاست که به عقیده شاعر شاهان ظفر از راه عدل باید سربازان طرف مغلوب را عفو نمایند و از گناه آنان گذرند. این مطلب را فردوسی در سیمای کیخسرو تجسم می‌نماید. او بعد به دست آوردن غلبه بر تورانیان از روی خرد عمل می‌نماید، به آنها عفو می‌دهد، گناهشان را می‌بخشد و به آنان خطاب می‌کند:

کنون بر شما گشت کردار بد شناسد هر آن کس که دارد خرد
نیم من به خون شما شسته‌چنگ نگیرم چنین کار دشوار تنگ
همه یکسره در پناه منید اگر چند بدخواه گاه منید

ولی شاه توران، افراسیاب، برعکس کیخسرو است و برخلاف او عمل می‌کند. افراسیاب همیشه میل به جنگ و خونریزی دارد. او با فتنه‌گرسیوز داماد بی‌گنااهش، سیاوش پاک و نکوکار، را به قتل می‌رساند. سیاوش جوان قبل از مرگ به او بی‌گناهی‌اش را ابراز می‌نماید و راه صلح را پیشنهاد می‌کند، ولی قبول نمی‌گردد:

سیاوش چنین گفت کین رای نیست همان جنگ را مایه و جای نیست ...
چرا جنگجوی آمدی با سپاه چرا کشت خواهی مرا بی‌گناه؟

افراسیاب بارها اشتباه خود را می‌فهمد، ولی از آن سبق نمی‌گیرد. او بارها از ایرانیان، به خصوص از رستم شکست می‌خورد، ولی باز هم از جنگ روی نمی‌تابد:

چو بشنید افراسیاب این سخن فراموش کرد آن نبرد کهن

افراسیاب در جنگجویی همیشه شتاب می‌کند و سببگار خرابی کشور و خانه‌ویرانی مردم می‌گردد. او سپاهیان کشورهای دیگر را هم به جنگ جلب می‌کند، به کشتن می‌دهد و خطاب به آنها می‌گوید:

در آشتی هیچ‌گونه مجوی سخن جز به جنگ و به کینه مگوی

در خطابه مذکور میل آرمان جنگجویانه افراسیاب که هیچ‌گاه صلح و آسایش را نمی‌خواهد، افاده یافته است. حال آن‌که کیخسرو و رستم همیشه پیش از همه خواهان صلح و آسایش‌اند و می‌خواهند اختلاف را بدون خونریزی حل نمایند. کیخسرو مجبور می‌شود برای حفظ وطن به جنگ آمادگی بیند:

ابا پهلوانان چنین گفت شاه که ترکان همه رزم جویند و گاه
چو دشمن سپه ساخت، شد تیزچنگ بسباید بسیچید ما را به جنگ

ولی کیخسرو برخلاف خطابه مذکور افراسیاب به سربازان هنگام جنگ به بیدادی و خرابکاری راه ندادن را تلقین می‌نماید:

نگر تا نیایی به بیداد دست نگردانی ایوان آباد پست
به کردار بد هیچ مگشای چنگ براندیش از دوده و نام و ننگ

کیخسرو به سپاهیان دستور می‌دهد که به هیچ‌وجه به آنهایی که به جنگ همراه نشده‌اند، آسیب و زیان نرسانند:

کسی کو به جنگت نبندد میان چنان ساز کز تو نبیند زیان

کیخسرو جنگاوری ماهر و جسور است و همیشه ظفر به او یار می‌شود. ولی او از این ظفرها شاد نمی‌شود، برعکس در میدان جنگ سپاهیان زیاد کشته را دیده محزون می‌گردد و از پیروزی خود گاه پشیمان و نالان می‌شود:

چو کیخسرو آن پیچش جنگ دید جهان بر دل خویشان تنگ دید
بیامد به یک سوز پست سپاه به پیش جهاندار شد داد خواه ...
«نخواهم که پیروز باشم به جنگ نه سردار گر بر کنم کار تنگ»
بگفت این و بر خاک مالید روی جهان پر شد از ناله زار او

فردوسی منظره‌های جنگ را خیلی ماهرانه به قلم داده است و خواننده گمان می‌کند که شاعر با میل و خواهش خود آن را تصویر می‌کند و جانبدار آن جنگ‌های زیاد است. مثلاً او جنگ کاوس را به مازندران و هاماوران تصویر کرده، نظر خویش را بیان نمی‌سازد. ولی جای دیگر وقتی که بی‌خردی کاوس را فاش می‌سازد، با اشاره بی‌معنی و بیهوده بودن آن جنگ‌ها را تأکید می‌نماید. این را شاعر از زبان گودرز پیر چنین ابراز می‌دارد:

کشیدی سپاه را به مازندران نگر تا چه سختی رسید اندر آن ...
به جنگ زمین سر به سر تاختی کنون به آسمان نیز پرداختی

از این برمی‌آید که فردوسی در تصویر واقعه‌های جنگی تا اندازه‌ای پایبند روایت‌ها بوده، بدون میل باطنی خود آن حوادث را با مهارت بلند سخنوری تصویر نموده است.

خود شاعر هم بارها تأکید کرده است که او از گفته‌های دهقان پیر نقل می‌نماید و کاملاً پذیرفتن آنها ضرور نیست، ولی باید از آنها سبق و دانش گرفت.

در شاهنامه جنبه‌های گوناگون جنگ تصویر شده‌اند که بررسی همه آن بیش از دوست جنگ تدقیق جداگانه و مفصل را تقاضا می‌کند. بنابراین ما به طرز اشاره به چندی از آنها اشاره می‌نماییم.

قهرمانان شاهنامه گاه قبل از شروع جنگ و یا در فاصله بین جنگ‌ها نه با سلاح، بلکه

با سخن با هم مبارزه می‌برند که محققان آن را «نبرد روانی»^۱ نامیده‌اند. فردوسی در تصویر نبرد روانی نیز مهارت بلند سخنوری به خرج داده است و منظره‌های جاذب و مؤثری آفریده است که توجه خواننده را جلب می‌نمایند. این طرز تصویر بیشتر در جنگ‌های رستم به نظر می‌رسد. غلامرضا ستوده هفت نبرد روانی رستم را مورد تحلیل قرار داده، «در زبان آوری و رجزخوانی و تضعیف روحیه و خوار کردن دشمن نیز مهارتی بسزا» داشتن رستم را نشان داده است. به خصوص در داستان‌های رستم و سهراب، و جنگ رستم با اسفندیار نبرد روانی خیلی برجسته کار بست شده است. از جمله در جنگ با اشکبوس رستم رقیب خود را قبل از همه با سخن مغلوب می‌کند و از تأثیر سخن‌های آبدار و مؤثر است که اشکبوس روح افتاده و مأیوس می‌شود و زمینه مغلوبی او مهیا می‌گردد:

<p>کمان را به زه بر به بازو فکند خروشید که ای مرد جنگ آزمای کشانی بخندید و خیره بماند بدو گفت خندان که «نام تو چیست؟» تهمتن بدو گفت که ای شوم تن مرا مام من نام مرگ تو کرد کشانی بسدو گفت: «بی‌بارگی تهمتن چنین داد پاسخ بدوی پیاده ندیدی که جنگ آورد به شهر تو شیر و پلنگ و نهنگ هم اکنون تو را، ای نبرده سوار پیاده مرا زان فرستاد طوس کشانی پیاده شود همچو من پیاده به از چون تو سه صد سوار کشانی دبون گفت: «کویت سلیح،</p>	<p>بسه بسند کسمر بر بزد تیز چند هماوردت آمد، مرو باز جای عنان را گران کرد و او را بخواند تن بی‌سرت را خواهد گریست؟ چه پرسى تو نامم در این انجمن؟ زمانه مرا پتک ترگ تو کرد به کشتن دهی تن به یکبارگی» کسه ای بسپه‌ده مرد پرخاشجوی سر سرکشان زیر سنگ آورد؟ سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟ پیاده بیاموزمت کارزار که تا اسپ بستانم از اشکبوس بدو روی خندان شوند انجمن بر این دشت و این روز و این کارزار بسبنیم همه جز فریب و مزیح؟»</p>
--	---

۱. غلامرضا ستوده، «نبرد روانی در جنگ‌های رستم در شاهنامه فردوسی»، نهمین از این پس که من زنده‌ام، ص ۲۳۷.

بدوگفت رستم که «تیر و کمان بینی کت اکنون سر آرد زمان»
کمان را به زیر کرد پس اشکبوس تن لرزلرزان و رخ سندروس ...

فردوسی چون روان‌شناسی ماهر به وضع روحی و روانی قهرمانان خود همیشه توجه ظاهر می‌کند. در داستان رستم و سهراب وضع روانی قهرمانان خیلی برجسته تصویر شده همیشه مدنظر خواننده قرار دارد. مثلاً روز دوم جنگ سهراب با روحیه بایده و دل شاد به نبردگاه می‌آید و این حال قهرمان از غلبه او آگاهی می‌دهد:

بسپوشید سهراب خفتان رزم سرش پر ز رزم و دلش پر ز بزم
بیامد خروشان بدان دشت جنگ به جنگ اندرون گرزّه گاورنگ
ز رستم بپرسید خندان لب توگفتی که با او هم بود شب
که شب چون بدی، روز چون خاستی؟ ز پیکار دل بر چه آراستی؟ ...

ولی قبل از نبرد آخرین سهراب را روحیه غم‌انگیزی فراگرفته است که از سرانجام ناخوشی گواهی می‌دهد:

به لشکرگه خویش بنهاد روی به خشم و پر از غم دل از کار اوی
وضع روانی رستم نیز قبل از آن نبرد فاجعوی که به غلبه ظاهری، ولی فاجعه اصلی او انجام می‌یابد، ناخوش است:

از آن روز پیوسته رنجور بود دل او از آن آرزو دور بود
بنالید بر کردگار جهان به زاری همی آرزو کرد آن
که لختی ز زورش ستاند همی که رفتن به راه بر تواند همی

چنین تصویرهای روانی در شاهنامه خیلی فراوان بوده، از دانش عمیق روان‌شناسی و مهارت بلند تصویرآفرینی روان‌شناختی او شهادت می‌دهند.

استفاده موسیقی در جنگ‌های شاهنامه نیز بیشتر جنبه روانی دارد. شاعر در صحنه تصویر جنگ به تأثیر آلات موسیقی به روحیه جنگاوران اشاره‌ها کرده است، کیخسرو به جنگ افراسیاب آمادگی می‌بیند و لشکر می‌آراید و جهت به جنگ روح بلند و آماده و سفر بر کردن سپاهیان و مردم از صدای بلند کرنا استفاده می‌برد:

بیار است بر هر سوی مهتران برفتند با لشکر بی کران
برآمد خروشیدن کسرنای به هامون کشیدند پرده سرای

در جنگ بر مان با قباد صدای کوس بلند صدا می دهد:

پر از ناله کوس شد مغز میغ پر از آب شنگرف شد جان تیغ

در جنگ نوذر با افراسیاب صدای آلات موسیقی بوق و تبیره و درای هندی به گوش می رسد:

خروشیدن آمد ز پرده سرای ابا ناله بوق و هندی درای
تبیره برآمد ز درگاه شاه نهادند بر سر ز آهن کلاه

در شاهنامه بدین منوال اشاره به آلات موسیقی نای روین، شیپور، زنگ نیز به نظر می رسد که در جوش و خروش جنگ و روح بلندی جنگاوران اثر داشته اند.

در تصویر جنگ هیچ عنصری از نظر فردوسی دور نمانده است. طوری که معلوم است، در جنگ های زمان قدیم و قرن وسطی یکی از وسیله های مهم اسپ بود. بی سبب نیست که در کتاب *آداب الحرب و الشجاعة مبارک شاه سه باب به اسپ تخصیص داده است*.^۱ عنصر المعالی کیکاوس نیز در قابوسنامه بابتی را به اسپ بخشیده است.^۲

فردوسی نیز در تصویر جنگ ها به اسپ توجه زیاد ظاهر نموده است. اسپ هم در جنگ تن به تن و هم در جنگ های عمومی نقش بزرگ می بازد. شاعر نتیجه نبرد رستم و اسفندیار را از وضع اسپان آنها معین می کند:

ببینیم تا اسپ اسفندیار سوی آخور آید همی بی سوار
و یا باره رستم جنگجوی به ایوان نهد بی خداوند روی

ولی در شاهنامه بیش از همه اسپ رستم، رخس، عمل می نماید. کارنامه رخس از زمان نوزادی، یعنی کره بودن تصویر می شود و در چندین داستان شاهنامه پیوسته جلوه گر می گردد. فردوسی از اول تصویر رخس را با مادرش خیلی مفصل به جای می آرد:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ برش چون بر شیر و کوتاه لنگ

۱. مبارک شاه، *آداب الحرب و الشجاعة*، به تصحیح احمد سهیل خوانساری، تهران ۱۳۴۶ ش، صص ۱۷۶-۲۴۰.
۲. عنصر المعالی کیکاوس، قابوسنامه، به کوشش میرزا ملا احمد، دوشنبه ۱۹۷۹ ش، صص ۸۳-۸۵.

دو گوشش چو دو خنجر آبدار	بر یال فربه، میانش نزار
یکی کره از پس به بالای او	سرین و برش هم به پهنای او
سیه چشم و بورا برش و گاودم	سبه خایه و تند و پولاد سم
تنش پرنگار از اکران تا کران	چو برگ گل سرخ بر زعفران
به شب مورچه بر پلاس سیاه	بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه
به نیروی پیل و به بالا هیون	به زهره چو شیر کوه بی ستون

چنین تصویر و توصیف جزئی را حتی در قهرمانان شاهنامه هم نمی توان مشاهده کرد. در واقع رخس در شاهنامه چون یکی از قهرمانان اساسی و برجسته جلوه گر می شود. وی در اکثر جنگ و کارنامه های رستم چون یاور اساسی عمل می نماید. در فصل هفتخوان رستم، اگر به تعمق نگریم، رخس حتی از رستم فعال تر است و در کشتن شیر و اژدها و مغلوب کردن دشمنان او نقش اساسی را می بازی. رخس با تمام صداقت به صاحبش، رستم، خدمت می نماید. برای رستم نیز رخس از همه نزدیک تر و عزیز تر است. این را بارها خود رستم اظهار نموده است:

همه بنده در پیش رخس من اند	جگر خسته تیغ و نخس من اند ...
زمین بنده و رخس گاه من است	نگین گرز و مغفر کلاه من است

رستم با رخس چون دوست نزدیک صحبت می کند، گاه به او اظهار تشکر می نماید، گاه سرزنش می کند و گاه پند می دهد:

چنین گفت کای رخس ناهوشیار	که گفتت که با شیر کن کارزار؟
---------------------------	------------------------------

جای دیگر:

تهمت به رخس ستیزنده گفت	که با کس مکوش و مشو نیز جفت
اگر دشمن آید سوی من بیوی	تو با دیو و شیران مشو جنگجوی

اکثراً رخس چون انسان عمل می کند، در دل رحم و شگفتی و یا مهر و بیم و هراس دارد:

چرا گاه بگذاشت رخس آن زمان	نسیارست رفتن بر پهلوان
دلش زان شگفتی به دو نیم بود	کش از رستم و اژدها بیم بود

هم از مهر مهتر دلش نارمید چو باد دمان پیش رستم دمید

همین رخس است که بارها رستم را از مرگ رها می‌کند و همیشه یاور و محافظ اوست. در شاهنامه اسپ سهراب، اسپ سیاوش، اسپ اسفندیار و امثال اینها نیز تصویر شده‌اند، ولی هیچ‌کدام به درجه تصویر رخس نمی‌رسد.

سبب اساسی به رخس توجه ظاهر کردن و او را بیشتر از آدمان توصیف نمودن فردوسی بی‌شک به قهرمانان اساسی و محبوب‌ترین شاعر، رستم، وابسته است. شاعر سعی نموده است که هرچه را که با رستم رابطه دارد، برجسته به قلم دهد. برجستگی رخس بزرگی و شهامت رستم را باز هم بیشتر تجسم نموده است.

رستم در داستان‌های اساطیری و قهرمانی ایران باستان موقع بلند دارد. ولی در شهرت جهانی پیدا کردن او خدمت فردوسی بزرگ است. از مطالعه شاهنامه کس به نتیجه‌ای می‌رسد که گویا هدف اساسی شاعر در این شاه‌اثر آفریدن سیمای رستم است، زیرا چنان‌که استاریکوف به مشاهده گرفته است، سه یک شاهنامه به رستم اختصاص داده شده است. زمان زندگی و طول عمر اکثر قهرمانان و شاهان اثر را معین کردن دشوار نیست، ولی سن و درازی عمر رستم را به‌طور مشخص نمی‌توان تعیین کرد.

رستم تقریباً در سراسر شاهنامه عمل می‌کند و نسبت به همه شاهان و پهلوانان بزرگ‌تر و درخشان‌تر تصویرگشته است. به نظر ما به رستم توجه خیلی زیاد ظاهر نمودن فردوسی و به ابرمرد و ابرقهرمان تبدیل دادن او از محبت و دلبستگی شاعر به مردم منشأ می‌گیرد. فردوسی توسط سیمای رستم، بزرگداشت مردم را به جای آورده است، زیرا رستم نماینده مردم است و برای حفظ وطن خود مبارزه می‌برد. شاعر او را با شاهان بدسرشت و اهریمنی، جنگجوی و غارتگر، مقابل می‌گذارد. رستم بارها امکان به تخت نشستن و به سرگذاشتن تاج شاهی را دارد، ولی عمداً این کار را نمی‌کند و همیشه از تاج و تخت حذر می‌نماید.

اکثر جنگ‌های شاهنامه با شرکت رستم صورت می‌گیرند. رستم پهلوانان جسوی است که چه از دیوان و درندگان، چه از شاهان و فرمانروایان، و چه از پهلوانان و لشکرکشان، هراسی ندارد. او خود را همچون شخص آزاده از شاهانی چون کاوس که سزاوار تخت نیستند، بالاتر می‌داند، ولی بهر دفاع وطن و هم‌میثان خود مجبور است که در خدمت او باشد. از اینجاست که وقتی کاوس از دیر آمدن رستم به خدمتش می‌رنجد و ناسپاسی می‌کند، او آشکارا اندیشه‌هایش را ابراز می‌دارد:

چو خشم آورم، شاه کاوس کیست؟
 چرا دست یازد به من؟ طوس کیست؟
 مرا زور فیروزی از داور است
 نه از پادشاه و نه از لشکر است
 سوی تخت شاهی نکردم نگاه
 نگه داشتم رسم و آیین راه
 اگر من پذیرفتمی تاج و تخت
 نبودى تو را این بزرگى و بخت

رستم به شاهان احتیاج ندارد و آنها برای او ارزشی ندارند. او برای ایران و ایرانیان، برای حفظ مرز و بوم مبارزه می‌برد:

تہمتن چنین پاسخ آورد باز
 کہ ہستم ز کاوس کی بی نیاز ...
 چه کاوس پیشم، چه یک مشت خاک
 چرا دارم از خشم او ترس و باک؟

رستم تکیه گاه لشکر و پشت و پناه شاهان ایران است، شکوه و شہامت شاهان از کارنامه‌های اوست. این را خود شاهان هم اعتراف می‌کنند. کاوس، که از رفتار ناشایسته با جهان‌پهلوان پشیمان شده، می‌گوید:

وگر نه مرا پشت لشکر تویی
 در این تخت شایم افسر تویی ...
 مرا شاهی از فر و اورنگ توست
 ز جشمشید باشم ہبر دو درست
 تو را خواهم اندر جهان یار و بس
 کہ باشی بہ ہر کار فریادرس

پهلوانی و زورمندی رستم را دشمنانش نیز اعتراف می‌کنند. سرلشکر افراسیاب، هجیر، در صحبت با سہراب از بزرگی رستم سخن می‌گوید:

تنش زور دارد بہ صد زورمند
 سرش ز آسمان اندر آرد بہ بند
 چو او خشم گیرد بہ روز نبرد
 بہ چنگش چہ پیر و چہ پیل و چہ مرد

رستم همیشه علیہ بدی مبارزه می‌برد. او دیوهای زیادی را در جنگ‌ها نابود کرده است. دیو در تصویر فردوسی رمز بدی و ناپاکی است و بی سبب نیست کہ شاعر آدمیان بد را بہ دیو مانند می‌کند:

تو مردیو را مردم بد شناس
 کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
 ہر آن کو گذشت از رہ مردمی
 ز دیوان شمر، مشعرش ز آدمی

در واقع رستم پهلوان و جنگاوری بی همتاست که عمر طولانی خویش را صرف محاربه‌ها کرده است. ولی جنگ‌های او اکثراً عادلانه و برای حفظ وطن و مردم بی‌گناه است. او بارها می‌خواهد که از جنگ و خونریزی دست کشد و راه صلح و آسایش را پیش گیرد، ولی سرنوشت او را باز به سوی جنگ روانه می‌سازد. پس از جنگ با تورانیان و کشته شدن کاموس کشانی، رستم در مراجعت به سپاهیان می‌گوید:

از آن پس مرا جای پیکار نیست به از راستی در جهان کار نیست

ولی چون از فریب پوران آگاه می‌شود، باز برای ستاندن کین سیاوش جنگ را علیه دشمنان ادامه می‌دهد. با وجود این رستم فقط پهلوان و جنگاور نیست، بلکه شخصی خردمند و نکوست. او بارها مردم را به نیکی و نکوکاری، سازندگی و بنیادکاری دعوت نموده است:

چنین گفتم رستم که کشتن بس است زمان هر زمان بهره هر کس است ...
همه جامه رزم بیرون کشید همه خوب کاری به افزون کنید ...
زمانی آهرمن آید به جنگ زمانی عروس پر از بوی و رنگ
بی‌آزاری و خاموشی برگزین که گوید که نفرین به از آفرین؟

جای دیگر رستم در صحبت با بیژن وی را به خوشگذرانی عمر و سخاوتمندی دعوت می‌کند، نه به جنگ و نبرد:

تو با او جهان را به شادی گذار نگه کن بر این گردش روزگار ...
ز بهر درم تا نباشی به درد بی‌آزار بهتر دل رادمرد

ولی شخصیت رستم خیلی مرکب است و تضادهایی دارد. از اینجاست که در ارزیابی سیمای او اختلاف‌ها موجود است. مصطفی رحیمی دربارهٔ موقع معنویات و مادیات در شاهنامه بحث گشاده در خصوص رستم نوشته است: «بگویم و بگذریم که رستم قهرمان منش‌های معنوی که در هیچ جنگ تهاجمی شرکت نکرده و تقریباً همیشه پس از شکست دادن پهلوان رقیب از حمله به لشکر دشمن خودداری ورزیده و خون بیهوده نریخته، خوب می‌خورد و خوب زندگی می‌کند. یعنی فلسفهٔ مانی که مادیات دشمن معنویات است (و

بعدها در تصوف موجب گمراهی‌های فراوان می‌گردد) در اینجا بی‌تأثیر است.^۱ ولی اگر به جنگ و کارنامه‌های رستم با دقت بیشتر نظر اندازیم، اختلاف زیادی را می‌توان مشاهده کرد. رستم نه تنها مثل هر انسان دیگر حسن و قبح دارد، بلکه بارها اشتباه‌های سختی صادر می‌نماید که با شخصیت او سازگار نیستند. او در بعضی موارد بی‌دلیل خونریزی می‌کند، مردم بی‌گناه را به قتل می‌رساند، و ملک آباد را خراب می‌سازد. مثلاً رستم برای ستاندن قصاص سیاوش به کشتن سودابه و سرخه و چندین تورانی دیگر قناعت نمی‌کند، توران را سراسر ویران می‌سازد و مردم را غارت می‌نماید و به قتل هم می‌رساند:

همه غارت و کشتن اندر گرفت	همه بوم و بر دست بر سر گرفت
ز توران زمین تا به سقلاب و روم	ندیدند یک مرز آباد بوم
همه سر بریدند برنا و پیر	زن و کودک خرد کردند اسیر
برآمد ز کشور سراسر دمار	بر این گونه فرسنگ بیش از هزار

در جنگ دیگر خود با افراسیاب، پس از فرار او رستم جنگ را ادامه می‌دهد و باز هم به خونریزی دست می‌زند و توران زمین را خراب می‌کند:

همه شهر آباد او را بسوخت جهانی ز آتش همه بر فروخت

طوری که ذکر شد، یکی از سبب‌های این تضاد شخصیت رستم در آن است که او نه همیشه از روی خرد عمل می‌کند.

از مثال‌های نقل شده هم هویدا است که فردوسی در تصویر جنگ مهارت بلند سخنوری به خرج داده است، تصویرهای او پر از جنبش و حرکت است و لحظه‌های جنگ را پیش نظر جلوه گر می‌نماید. جهت واقعی و جاذب، برجسته و مؤثر به قلم دادن منظره‌های جنگ، شاعر از وسیله‌های گوناگون تصویر سود برداشته است که تحلیل و تحقیق هرجانبه آنها وظیفه جداگانه است. اینجا تنها به ذکر یک وسیله تصویر اکتفا می‌شود که آن استفاده ماهرانه از مبالغه است. شاید هیچ سخنوری این صنعت شعری را مثل فردوسی به موقع و استادانه به کار نبرده باشد. از اینجاست که در رساله‌های علم بدیع نیز هرگاه سخن از مبالغه رود، چند بیت از شاهنامه به طریق نمونه مثال آورده می‌شد.

در بیت‌های زیر محض مبالغه باعث برجسته و مؤثر تصویر شدن محاربه سختی گشته

است که سپاهیان سوار و پیاده زیادی در آن شرکت دارند:

ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت
ز آواز اسپان و گگرد سپاه نه خورشید پیدا، نه تابنده ماه

درباره ماهیت جنگ و نظر فردوسی در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون اشاره‌های زیادی موجودند. از جمله سرلشکر احمد نخجوانی در کتاب خود بیش از همه درباره ضرورت جنگ سخن رانده، آن را «قانون طبیعی و بایسته برای تعالی» شناخته است.^۱

او در ادامه سخن خویش حتی به ارزش‌های جنگ اشاره می‌نماید: «جنگ نه تنها ضرورتی است حیاتی، بلکه ضرورت روحی و اخلاقی هم هست»^۲

همین‌طور، احمد نخجوانی به تقاضای سمتش که در سال‌های جنگ دوم جهانی وزیر جنگ ایران بود و حسن توجهی به آلمان فاشیستی داشت، نسبت به جنگ دلبستگی اظهار نموده است. او جهت تقویت اندیشه‌های خود از شاهنامه فردوسی و مثنوی معنوی جلال‌الدین رومی مثال‌ها آورده و از جمله بیت‌های زیر شاهنامه را استفاده کرده است:

زمانه سرای پر از جنگ بود به جویندگان در جهان تنگ بود
تو پیروزی، از پیش دستی کنی سرت پست گردد، چو پستی کنی

طوری که می‌بینیم، در بیت‌های فوق فردوسی به هیچ‌وجه جنگ را تشویق نکرده، فقط واقعیت را نشان داده است که متأسفانه جهان هرگز از جنگ خالی نیست. در چندین مورد شاعر تأکید کرده است که عامل و سبب‌گذار این جنگ‌ها نمایندگان نیروهای بدی و اهریمنی‌اند و اگر آنها نبودند، جنگ هم از بین می‌رفت. بنابراین فردوسی را جانبدار جنگ دانستن به هیچ‌وجه درست نیست. چنان‌که دیدیم، او همیشه مخالف جنگ و خونریزی است و حتی آزار رساندن به مور دانه کش را گناه می‌داند (میازار موری که دانه کش است) چه رسد به کشتار مردم.

همچنین به این اندیشه احمد نخجوانی نمی‌توان راضی شد که او جنگ را وسیله حفظ آثار باستانی فرهنگی دانسته است: «اهمیت جنگ‌ها و فتوحات ایران در تاریخ جهان مخصوصاً برای آن است که نیاکان ما نه تنها توانستند آثار تمدن کهن شرق را از دستبرد

۱. هاشم رجب‌زاده، «کتاب جنگ و ترجمه زاپونی آن»، ایران‌شناسی، ۱۳۷۸ ش، شماره ۲، ص ۳۶.
۲. همو، همانجا.

زمانه محفوظ دارند، بلکه شالوده تمدن نوینی را در مشرق ریختند ... در پرتو نیروی شمشیر درخشان آریایی‌های ایرانی انوار تمدن تازه‌ای به مشرق تابید.^۱

پوشیده نیست که جنگ نه تنها تمدن را هیچ‌گاه حفظ نکرده است، بلکه همیشه باعث خرابی آن گشته است. چنان‌که فردوسی هم در ضمن تصویر جنگ‌ها بارها تأکید کرده است، لشکریان اکثراً خراب کردن کشورهای دیگر را هدف خود قرار داده‌اند. مثلاً کاموس کشانی قبل از حمله به ایران خطاب می‌کند:

بسازیم و یکباره جنگ آوریم	برایشان در و کوه تنگ آوریم
به ایران گذاریم از ایدر سپاه	نمانیم تخت و نه تاج و کلاه
بر و بوم یکباره ویران کنیم	به کام دلیران و شیران کنیم
زن و کودک خرد و پیر و جوان	نه شاه و کنارنگ، نه پهلوان
به ایران نمانم بر و بوم و جای	نه کاخ و نه ایوان و نه چارپای

احمد نخجوانی حتی جلوگیری جنگ را امکان‌ناپذیر می‌داند: «موافقت مسالمت‌آمیز دولت‌ها برای جلوگیری از جنگ خیال خام و فکر موهوم است ... سیاستمدار با فکر باید احتمال وقوع جنگ و حتمی بودن آن را همیشه در نظر بگیرد و در زمینه سیاسی و نظامی تدابیر لازم بیندیشد، بدون این‌که تحت تأثیر نمایش‌های صلح‌جویی قرار گیرد!» ولی هزار سال قبل از این فردوسی برخلاف او راه اساسی پیشگیری جنگ را از خودداری و جنگ نکردن و پیش گرفتن صلح و مدارا دانسته است. در این باره بعدتر به تفصیل سخن می‌رانیم و حال به ذکر یک بیت اکتفا می‌نماییم که این مطلب خیلی ساده و روشن بیان شده است:

کسانی که با تو نجویند جنگ برایشان مکن روز تاریک و تنگ

خوشبختانه، نظر کسانی چون احمد نخجوانی راجع به ضرورت جنگ و در سرشت انسان موجود بودن آن امروز موقع خود را از دست می‌دهد و مورد دستگیری و تأیید دانشمندان معروف عالم قرار نمی‌گیرد. مثلاً یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان و ریاضی‌دانان و اربابان جامعه قرن بیستم، و دارنده جایزه نوبل، دانشمند انگلیسی برتراند راسل، آنهایی را که جنگ را خاص سرشت انسان می‌دانند، سخت تنقید نموده و نوشته است: «می‌خواهم به‌نهایت

تأکید تکرار کنیم که با کسانی که از وجود تمایلات رزمی ما نتیجه می‌گیرند که فطرت انسانی خواهان جنگ و سایر شکل‌های تعارضی است، به هیچ وجه موافق نیستیم.^۱

طوری که دیدیم، فردوسی هر چند در تصویر جنگ بسا هنرنمایی کرده و نازک‌ترین جنبه‌های آن را به قلم داده است، ولی به هیچ وجه جنگ را غریزه سرشتی انسان ندانسته و آن را به ترغیب و تشویق نکرده است. حتی جهان‌پهلوان رستم داستان، که در رزم بی‌همتاست و اکثراً در جنگ و محاربه‌ها تصویر شده است، از جنگ نفرت دارد و جانبدار آن نیست. رستم در صحبت طولانی خود به اسفندیار از ضرر و بی‌منفعتی جنگ سخن می‌راند شاهزاده را از جنگ بازداشتنی می‌شود، ولی سخنان رستم اثر نمی‌کنند و اسفندیار به آغاز جنگ اصرار می‌نماید:

سپهبد ز گفتار او سربتافت از آن پس که جز جنگ چیزی نیافت ...
 بیارای و مر جنگ را ساز کن وز این در میپمای با من سخن
 پگاه آی و در جنگ چاره بساز مکن زین سپس کار بر ما دراز

رستم برای جلوگیری از جنگ با اسفندیار همه تدبیرها را استفاده می‌کند، ولی اسفندیار از راه پیشگرفته‌اش بر نمی‌گردد. رستم خطاب می‌نماید و، بی‌گناهی خود را از شروع این جنگ بیان می‌کند:

همی گفت: که ای داور ماه و خور فزایسنده دانش و قور و زور
 همی بینی این پاک جان مرا روان مرا، هم توان مرا
 که من چند کوشم که اسفندیار مگر سر بگرداند از کارزار
 تو دانی که بیداد کوشد همی به من جنگ و مردی فرود همی
 به بادافره این گناهم مگیر تو ای آفریننده ماه و تیر

بنابراین جنگ رستم با اسفندیار، که با غلبه رستم انجام می‌یابد و جنگ‌های دیگر او، اکثراً از ناعلاجی‌اند و از غریزه سرشتی و یا میل جنگجویی جهان‌پهلوان منشأ نمی‌گیرند. هدف فردوسی هم در آفریدن سیمای رستم و دیگر پهلوانان و جنگاوران و تصویر طولانی جنگ و محاربه‌های فردی و عمومی به هیچ وجه جانبداری جنگ و ترغیب و تشویق آن نیست، و

۱. برتراند راسل، «اخلاق فردی و اجتماعی»، کلک، ۱۳۷۶ ش، شماره‌های ۸۵-۸۸، ص ۱۵۳.

برعکس، نشان دادن مضرت و خرابی‌های آن در حیات مردم و کشور است. طوری که محمود حکیمی درست تأکید کرده است: «اما شاعر بزرگ ایران با وجود آگاهی از چگونگی جنگ اقوام گوناگون، خود از جنگ نفرت دارد. او به وحدت انسان‌ها معتقد است و ستیزه‌جویی‌های بشر را نتیجه نادانی و جاه‌طلبی و فزون‌خواهی می‌داند. وی به تکرار می‌گوید که عمر کوتاه هرگز نیرزد به آن‌که جز به نیکی گذرانده شود. بر همین مبناست که بسیاری از اشعار حکیم بزرگ طوس درباره صلح و آشتی جویی است.^۱»

اندیشه‌های فردوسی درباره جنگ را که جمع‌بندی کنیم، به این نتیجه می‌توان رسید که شاعر بزرگ هیچ‌گاه جنگ را ستایش و ترغیب نکرده، آن را چون یک پدیده اجتماعی به قلم داده است و برای جلوگیری و از بین بردن آن اظهار نظر نموده است. هدف شاعر از تصویرهای طولانی جنگ‌ها نشان دادن مبارزه‌های شدید نیروهای نیکی و بدی، کارنمایی و دلاوری‌های مردم و پهلوانان و قهرمانان آن بهر دفاع وطن و به دست آوردن استقلال و آزادی و روح شکست‌ناپذیر انسان بوده است. جنگ‌های طولانی و متعدد رستم، سیاوش، فریدون، کاوه، گودرز، طوس، بیژن و امثال اینها محض به همین هدف صورت گرفته است. فردوسی فقط جنگی را که برای حمایت وطن از دشمنان اجنبی و بهر رهایی از اسارت و به دست آوردن استقلال باشد، جانبداری کرده است، ولی جنگ را برای غصب و تاراج کشورهای دیگر، کشتار مردم بی‌گناه و خرابی شهر و دیهات سخت محکوم می‌نماید. بنابراین هنگام ارزیابی اندیشه‌های فردوسی درباره جنگ و هدف او از تصویر این پدیده اجتماعی و تاریخی، باید همیشه به دلیل‌های مشخص مراجعت کرد و عامل‌ها و سبب‌های آن را هم نشان داد. تنها در این صورت می‌توان از اندیشه‌های شاعر بزرگ درباره جنگ و هدف او از تصویرهای طولانی و پرآب و رنگ جنگ و محاربه‌های گوناگون به‌طور واقعی آگاه شد.

چنان‌که دیدیم، تصویر جنگ در شاهنامه فردوسی همیشه با صلح و آشتی پیوسته است. شاعر جنگ و محاربه‌های زیادی را تصویر نموده، سیمای قهرمانان و پهلوانان شجاع و دلیر را آفریده است، ولی با این همه او جانبدار جنگ نیست و همیشه خواهان صلح و آسایش است. در شاهنامه اگر جنگ اکثراً وسیله‌ای برای از بین بردن بی‌توانی و بی‌انصافی و بدی و ناپاکی‌ها باشد، صلح واسطه مهم حل مشکلات، به‌خصوص در بین دولت‌ها و کشورها و

گروه‌های اجتماعی است. مسئله جنگ و صلح در این اثر با هم آمیزش یافته، و توأمان گشته است. قهرمانان شاهنامه در بعضی موارد ظاهراً می‌جنگند، ولی در باطن جانبدار صلح‌اند و هرگاه امکان پیدا شده، این آرمان خویش را عملی می‌سازند.

فریدون که با هدف مغلوب کردن ضحاک با سپاه سراسر مسلح و با خشم و کینه‌جویی زیاد به جنگ می‌رود، در دل عدالت و مهربانی دارد:

همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

وقتی که فریدون به ملک ضحاک می‌رسد، سر اول به اهل آن دیار از صلح و آسایش سخن راند می‌و مردم را به آرامی و ادامه کارهای خود دعوت می‌نماید و موفق می‌شود که آنها را از جنگ و خونریزی بیهوده باز دارد:

بفرمود کردن به در بر خروش	که «ای نامداران با فر و هوش
نباید که باشید با ساز جنگ	نه زین بهره جوید کسی نام و ننگ
سپاهی نباید که با پیشه‌ور	به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و دگرگرزدار	سزاوار هر کس پدید است کار
چون این کار آن جوید، آن کار این	پر آشوب گردد سراسر زمین ...
شما دیر مانید و خرم بویید	به رامش سوی ورزش خود شوید»
شنیدند مردم سخن‌های شاه	از آن پرهنر مرد بادستگاه
وز آن پس همه نامداران شهر	کسی را که بود از زر و گنج بهر
برفتند با رامش و خواسته	همه دل به فرمانش آراسته

طوری که می‌بینیم، خطاب صلحجویانه فریدون به مردم تأثیر می‌رساند و آنها ضحاک ستم‌پیشه را دستگیری نمی‌کنند. جنگ فریدون برای غصب کشور دیگر یا به دست آوردن مال و ثروت نبود، بلکه او می‌خواست جهان را از بدی پاک سازد و مظهر بدی و ستم، ضحاک ماردوش، را از بین برد، تا مردم از شر او رهند و آزادانه نفس کشند. از اینجاست که جنگ عادلانه او با صلح رابطه قوی دارد و اینجا جنگ و صلح نه در تضاد و اختلاف، بلکه در موافقت و سازگاری قرار دارند. فریدون با ضحاک بی‌رحمانه می‌جنگد، ولی در عین زمان با تابعان او، مردم قلمروش، صلح و آسایش را پیش می‌گیرد. هدف صلحجویانه فریدون باعث در مدت کوتاهی مغلوب کردن دشمن قوی‌ای چون ضحاک می‌گردد که

پانصد سال حکمرانی کرده بود و شکست‌ناپذیر محسوب می‌شد.

فردوسی در توصیف فریدون مبالغه و اغراق را به کار نمی‌برد و او را مثل رستم و قهرمانان دیگر پرزور و قوی به قلم نمی‌دهد. به نظر شاعر عامل اساسی غلبه فریدون هدف‌های نیک و صلحجویانه اوست که بهر خوشبختی و آزادی مردم از ستم و بدی روانه شده‌اند. شاعر این خلاصه و برداشت خود را بسا ساده و موجز بیان نموده است تا به شاهان و حاکمان و همه آدمیان سبق گردد. بی‌سبب نیست که او مستقیماً به خواننده خود خطاب می‌کند:

فریدون فرخ فرشته نبود	ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یسافت آن نیکویی	تو داد و دهش کن، فریدون تویی
فریدون ز کاری که کرد ایزدی	نخستین جهان را بشت از بدی
یکی پیشتر بند ضحاک بود	که بیدادگر بود و ناپاک بود
و دیگر که کین پدر بازخواست	جهان ویژه بر خویشان کرد راست
سه دیگر که گیتی ز نابخردان	بسپالود و بسترد ز دست بدان

در موردهای دیگر تصویر جنگ نیز، فردوسی مخالف با راه جنگ و خونریزی، حل کردن مسئله و جانبدار صلح بودن را تأیید نموده است. رستم، چنان‌که بارها تأکید شد، در شاهنامه رمز دلآوری و شجاعت، و در واقع جنگاور و قهرمان بی‌نظیر میدان حرب است. به عبارت دیگر پیشه و وظیفه اساسی او رزم‌آوری و مبارزه است. ولی در بعضی موردها او برخلاف وظیفه و رسالت خویش از جنگ پرهیز کردنی شده، راه صلح را پیش می‌گیرد. مثلاً وقتی که لشکر هاماوران به ایران می‌رسد و عزم جنگ می‌کند، رستم به شاه هاماوران پیام می‌فرستد، جنگ را چون وسیله چاره‌جویی محکوم می‌نماید و صلح را پیشنهاد می‌سازد:

نه مردی بود چاره جستن به جنگ نه رفتی به سان دلاور نهنگ

ولی شاه هاماوران به پیام رستم جواب منفی می‌دهد، آتش خشم جهان‌پهلوان را می‌افروزد و جنگ سختی به عمل می‌آید.

در شاهنامه، چنان‌که قبلاً دیدیم، منظره‌های جنگ با جوش و خروش و پرشور و شدت تصویر شده، شاعر مهارت بلند سخنوری را به خرج داده است. تصویر لحظه‌های صلح و آسایش نیز خیلی مؤثر و خاطرمان قلمداد شده است. یکی از همین گونه لحظه‌های

تأثیربخش در شاهنامه، بعد دیدن خوابی، از جنگ خودداری کردن افراسیاب و به صلح راضی شدن رستم و سیاوش است. فردوسی این لحظه را به تفصیل و با احساس بلند و خوشحالی تصویر می‌کند و، رضایت قلبی خود را از برقراری صلح و آسایش ابراز می‌دارد. حتی افراسیاب از جنگ سودی نمی‌بیند و راه صلح را پیش می‌گیرد:

مرا سیر شد دل ز جنگ و بدی	همی جست خواهم ره ایزدی
کنون دانش و داد باز آوریم	به جای غم و رنج ناز آوریم
برآساید از ما زمانی جهان	نباید که مرگ آید از ناگهان ...
در آشتی با سیاوخش نیز	بگویم، فرستم ز هر گونه چیز

پهلوانان و جنگاوران شاهنامه با آن‌که ظاهراً در جنگ و خونریزی ماهر و توانایند، باطناً مهربان و صلحجویند. سهراب در دم واپسین عمر از پدر نه نجات خود، بلکه بس کردن جنگ با توران و نیکی و مهربانی نمودن با تورانیان را می‌خواهد:

نسباید که بینند رنجی به راه مکن جز به نیکی در ایشان نگاه

در شاهنامه بعضاً شخصان جنگجو و کینه‌خواه هم مجبور می‌شوند به صلح و آشتی روی آورند. از جمله پشنگ و فرزندانش پس از جنگ‌های زیاد با رستم به صلح‌گروش پیدا می‌کنند و صلح را وسیله آرامی و خوشحالی ایران و توران و مردمان آن می‌دانند:

مگر با درود و سلام و پیام دو کشور شود زین سخن شادکام

هرچند در شاهنامه تصویر جنگ خیلی زیاد است، ولی فردوسی همیشه صلح و آسایش را از جنگ اولی‌تر می‌داند و این نکته را در هر مورد تکرار می‌نماید. مثلاً از زبان گودرز در ضمن صحبتش با رستم می‌آرد:

ز جنگ آشتی بی‌گمان بهتر است نگه کن که گاووت به چرم اندر است

برای شاهان نیز صلح و آشتی منفعت بیشتر دارد و آنها نباید به جنگ روی آرند:

تو را آشتی بهتر آید ز جنگ فراخی مکن بر دل خویش تنگ

از این رو شاعر تأکید می‌کند که کسی به صلح و آسایش میل دارد، نباید به جنگ شتاب کند:

کسی که آشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود تیز رفتن به رزم
طوری که در ضمن بررسی موضع خرد ذکر شد، در شاهنامه خرد و خردمندی با جنگ و
جنگجویی در تضاد قرار دارد. آنها با هم هیچ‌گاه سازش نمی‌کنند. در سر جنگجوی، خرد و
دانش را جای نیست:

به دانش نباید سر جنگجوی نباشد به جنگ اندرون آبروی

ولی صلح و آسایش با خرد و دانش سازگار است. زیرا شخص خردمند راه صلح و آشتی را
پیش می‌گیرد و از جنگ و خونریزی دوری می‌جوید. از اینجا است که شاعر خرد و صلح را
خیلی به هم نزدیک می‌داند:

مدارا خرد را برادر بود خرد بر سر دانش افسر بود

در واقع در شاهنامه اکثراً خردمندی قهرمانان باعث جلوگیری و خاتمه جنگ‌ها می‌گردد.
مثلاً افراسیاب از بس که دارای دانش و خرد است، به مصلحت و توصیه پیران گوش می‌دهد
و با ایرانی‌ها صلح می‌کند.

فردوسی در شاهنامه اندیشه و آرمان صلح را توسط یک سلسله قهرمانان خود تجسم
نموده است. از جمله ایرج تمثال برجسته صلح در این اثر است. پس از آن‌که فریدون ایران
را به ایرج می‌بخشد، سلم و تور به برادر خرد راه کین و جنگ را پیش می‌گیرند و علیه او
سپاه آماده می‌سازند. ایرج امکان داشت که با نیروی لشکر حکومتش را حفظ کند و با
مخالفان خود مبارزه برد. ولی او بی‌لشکر و سپاه به نزد برادران جنگجو می‌رود، تا با سخنان
خوب آنها را از نیت بدشان با سخنان خوب باز دارد. او برای جلوگیری جنگ، آماده است
از تاج و تخت شاهی و از بزرگ‌نامی و کشورداری دست کشد:

سپر دم شما را کلاه و نگین مدارید با من شما نیز کین
مرا با شما نیست جنگ و نبرد نباید به من هیچ دل رنجه کرد ...
جز از کهنتری نیست آیین من نباشد بجز مردمی دین من

ایرج قاطعانه مخالف جنگ و خونریزی، و جانبدار صلح و آسایش بودنش را بیان می‌کند و
با هر وسیله می‌خواهد دل برادران جنگجویش را نرم سازد. ولی حتی التجا و زاری او به

برادران اثری نمی‌بخشد:

نه تاج کی خواهم اکنون، نه گاه: نه نام بزرگی، نه ایران‌سپاه ...

ایرج در لحظه‌های آخرین عمر خود هم برادران را به دست کشیدن از خونریزی دعوت می‌کند:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است ...
جهان خواستی، یافتی، خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز!

این سخنان واپسین ایرج بی‌شبهه آرمان عالی صلحجویانه خود فردوسی است که تا امروز ارزش بلند بشردوستی‌اش را گم نکرده است. بی‌سبب نیست که بیت اول را سعدی در بوستان تضمین کرده است.

تمثال دیگر صلح در شاهنامه کاوه آهنگر است. هر چند کاوه هم جنگاور دلیر و جسور است، ولی او علیه ضحاک ستم‌پیشه و خونخوار می‌جنگد. او برای آن مبارزه می‌برد که ظلم و ستم و جنگ و خونریزی از بین رود و صلح و آسایش برقرار باشد. از اینجا است که شاعر معاصر تاجیک، لایق شیرعلی، هم کاوه را امروز مبارز راه صلح می‌داند، زیرا تا آن دمی که ظلم و ستم وجود دارد، مبارزه کاوه هم ادامه خواهد داشت:

می رود ده به ده و شهر به شهر تا همه صلح و صفاجو باشند
همه ابرنای بشر، پنداری پسر هردهم او باشند

سهراب نیز با همه دلیری و جسوری و رزمندگی و جنگاوری، جانبدار صلح است. در نبرد با رستم، سهراب چندین بار صلح را به میان می‌گذارد و به زمین گذاشتن سلاح و بس کردن جنگ را طلب می‌نماید:

ز کف بکن این تیر و شمشیر و کین بزنی چنگ بیداد را بر زمین ...
به پیش جهاندار پیمان کنیم دل از جنگ جستن پشیمان کنیم

سهراب در واپسین دم عمر هم از رستم خواهش می‌کند که جلوی جنگ را با توران بگیرد و نگذارد که جنگ و خونریزی ادامه یابد:

همه مهربانی بدان کن که شاه
سوی جنگ توران نراند سپاه
که ایشان هم از بهر من جنگجوی
سوی مرز ایران نهادند روی ...
نباید که بیند رنجی به راه
مکن جز به نیکی در ایشان نگاه

تمثال دیگر صلح در شاهنامه سیاوش است. او هم با همه قدرت و توانایی همیشه از جنگ کناره می‌گیرد و با رزم و خونریزی مخالفت می‌کند. سیاوش از منادیان و مبارزان راه صلح است. او برای آشتی دادن توران و ایران سعی و کوشش زیاد به خرج می‌دهد و از کل وسیله‌های امکان‌پذیر استفاده می‌کند. با این هدف او فرنگیس دختر شاه توران، افراسیاب، را به زنی می‌گیرد تا خون ایرانیان و تورانیان را آمیزش دهد و جنگ این دو کشور برادر خاتمه یابد.

سیاوش همیشه جانبدار صلح، و قطعاً مخالف جنگ و خونریزی است:

چه باید همه خیره خون ریختن
چنین دل به کین اندر آویختن؟

هنگامی که با فتنه‌های گرسیوز بدنژاد، افراسیاب به سیاوش حمله‌ور می‌شود، سیاوش از جنگ دست می‌کشد و افراسیاب را به صلح دعوت می‌کند. او اندیشه خود را نسبت به جنگ بی‌معنی و بی‌اساس چنین ابراز می‌دارد:

سیاوش چنین گفت که این رای نیست
همان جنگ را مایه و جای نیست
به گوهر بر آن روز ننگ آورم
که من پیش شه هدیه جنگ آورم ...
به مردی مرا روز آهنگ نیست
که با کردگار جهان جنگ نیست

سیمای سیاوش از آن جهت هم قابل توجه است که در عهد او مدتی جنگ و خونریزی قطع، و صلح و آرامش برقرار می‌شود. در شهری که او ساخته است، صلح پایدار است و مردم خوشحال و آسوده به سر می‌برند. فردوسی در سیمای سیاوش هماهنگ شدن دو خصلت حمیده انسانی - پاکی و صلحجویی - را نشان داده، ارزش بلند اجتماعی آنها را تأکید نموده است.

از اینجا است که خاورشناس معروف، ا. براگینسکی، سیاوش را مبارز راه صلح دانسته و نوشته است: «محققان عادتاً در آن اندیشه‌اند که در شاهنامه چیز اساسی این تصویر مبارزه پهلوانان نخستین ایران با شاهان بدنیت تورانی است. در شاهنامه مهم‌تر از همه جنگ است،

بگذار آن عادلانه باشد. ولی داستان سیاوش نشان می‌دهد که نه اندیشه جنگ، بلکه ایده صلح، راهنمای شاعر بوده است. حامی این ایده سیاوش است. اگر جنگ توران و ایران تا سیاوش، از هر دو طرف برای انتقام شاهزادگان کشته شده باشد، پس در محاربه‌های خونین ایران و توران بعد مرگ سیاوش مبارزه پهلوانان ایرانی را برای پایداری صلح در جهان می‌توان دید. در همین است بزرگی سیاوش و کل شاهنامه که معلوم می‌شود نخستین اثر بدیعی و فلسفی در ادبیات جهان درباره جنگ و صلح است.^۱ این بهای بلند دانشمند روس را محققان دیگر شاهنامه نیز تأیید کرده‌اند.

در شاهنامه یک گروه قهرمانان، هر چند مثل سیاوش مبارز صلح نیستند ولی، در موردهای جداگانه، جانبدار صلح می‌شوند. از جمله دارا پس از شکست خوردن در جنگ با اسکندر به اندیشه می‌رود و منفعت نداشتن جنگ را درک می‌کند و راه صلح را پیش می‌گیرد:

کنون نیست ما را ابا وی درنگ که کوشیم با وی همی راه جنگ
کنون چاره با او مداراست بس که تاج بزرگی نماند به کس

در شاهنامه اکثراً جنگ را شاهان و پهلوانان تورانی شروع می‌کنند. ولی میان آنها نیز جانبداران صلح هستند. یعنی، چنان که در موردش خواهیم دید، فردوسی در تصویر قهرمانان یک جانبه عمل نمی‌کند.

هر چند تورانیان در شاهنامه دشمن ایرانیان‌اند، ولی در بین آنها اشخاص خردمند و صلحجو هم هستند. مثلاً پیران و یسه سر لشکر تورانی است، ولی شخصی خردمند و صلحجو است. از اینجاست که با رستم نه از جنگ، بلکه از آشتی و صلح سخن می‌گوید و صلح را جنگ برتر می‌داند:

مرا آشتی بهتر آید ز جنگ نباید گرفتن چنین کار تنگ

فردوسی با نقل این سخنها از زبان نماینده دشمن، ارزش و اهمیت صلح را تأیید نموده است. شاعر آرمان صلحجویی خویش را در سیمای نماینده دیگر تورانیان، برادر افراسیاب، اغریس، چنان روشن و برجسته به قلم داده است که حتی می‌توان او را از مبارزان راه صلح نامید. اغریس چون سرلشکر تورانی وظیفه‌دار بود که علیه ایرانیان

۱. س. براگینسکی، شاه‌کتاب و آفریده آن، مسکو ۱۹۶۶ م، صص ۸۱-۸۲ (به زبان روسی).

بجنگد، ولی از همیشه سعی می‌کند که اختلاف‌ها را نه با راه جنگ، بلکه با آسایش حل نماید. وقتی که پدرش، پشن، او را به جنگ نوذر ایرانی می‌فرستد، به او می‌گوید:

اگر ما نشوریم بهتر بود کز این شورش آشوب کشور بود

با این او نمی‌خواهد سببگار جنگ و خونریزی و خرابی کشور و بدبختی مردم گردد. اغریرس تا آخر برای صلح و آسایش مردم مبارزه می‌برد و در این راه سرانجام جان می‌دهد. او از کشتن اسیران ایرانی دست می‌کشد و آنها را در غاری پنهان می‌کند که بعداً از آن نجات می‌یابند. افراسیاب که از این آگاه شده، به خشم می‌آید و برادر صلحجوی خود را با شمشیر دو نیم می‌کند. شاعر این لحظه را خیلی مؤثر به قلم می‌دهد، افراسیاب را به دیو مانند می‌کند و اغریرس را شخصی خردمند می‌داند:

یکی پر ز آتش، یکی پر خرد خرد بر سر دیو کی در خورد؟

در شاهنامه چندی از شاهان تاریخی نیز جانبدار صلح قلمداد شده‌اند. شاه تورانی، خوشنواز، بی‌سود بودن جنگ را درک می‌نماید به سر لشکر ایرانی، سوفرای، صلح را پیشنهاد می‌کند:

فرستاده آمد از خوشنواز به نزدیک سالار گردن‌فراز
که از جنگ و پیکار و خون ریختن نباشد جز از رنج و آویختن

این پیشنهاد صلح و آشتی مورد قبل ایرانی‌ها قرار می‌گیرد و آنها خوشحال آن را می‌پذیرند:

فرستاده را نغز پاسخ دهیم بدان آشتی رای فرخ نهیم

خاقان چین هم با مصلحت دانشمندان با شاه ایران انوشیروان راه صلح را پیش می‌گیرد. او حتی برای برقرار کردن صلح و آسایش دختر خود را به شاه ایران به زنی می‌دهد.

ملکه اندلس، کیدانه، جنگاوری جسور و دارای لشکر زیاد است، ولی از روی خردمندی جنگ با اسکندر را بی‌سود و زیان‌آور می‌داند و این اندیشه صلحخواهانه خود را با مهتران دربارش بیان می‌کند و از آنها مشورت و مصلحت می‌پرسد. آنها در پاسخ نظر او را عاقلانه می‌دانند و تأیید می‌کنند:

جز از آشتی ما نینیم روی نه والا بود مردم جنگجوی

ضمناً باید یاد آور شد که مسئله جنگ و صلح در آثار شاعران فارسی‌گوی قبل از فردوسی و پس از او نیز جایگاه خاصی داشته، هنوز مورد بحث محققان قرار نگرفته است و بررسی آن تحقیق جداگانه را تقاضا می‌نماید. حالا به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که ستایش صلح در اوستا و در آثار اخلاقی ایران باستان نیز موقع بلند داشته است. از جمله در اوستا حاکم صلحخواه کشور مورد تمجید قرار گرفته است: «رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای مملکت خواستار است، ستوده باد»^۱ در این موضوع شاعران معاصر فردوسی و قرون بعد نیز با او هم‌رأی و هم‌اندیشه‌اند. همه آنها به هر وسیله جنگ را محکوم نموده و صلح را ستایش و جانبداری کرده‌اند. از جمله رودکی گروش ممدوحش را به صلح تأیید می‌کند و جنگ را کار اشخاص نادان می‌داند:

همه نیوشه خواجه به نیکویی و به صلح است

همه نیوشه نادان به جنگ و فتنه و غوغاست^۲

رودکی قاطعانه جنگ را محکوم می‌کند و جنگجویان نادان را هشدار می‌دهد که از مکافات عمل غافل نباشند:

چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت

نزدیک خداوند بدی نیست فراموش^۳

ابوشکور بلخی نیز به جنگ روی نیاوردن شخص خردمند را تأکید کرده، با هم نیامدن خرد و جنگ را بیان نموده است:

چو از آشتی شادی آید به جنگ خردمند هرگز نکوشد به جنگ^۴

ابوالفتح بستی هم این اندیشه را ادامه می‌دهد، مخاطب خود را از جنگ باز می‌دارد و به صلح و آشتی دعوت می‌نماید:

۱. دینشاه ایرانی، اخلاق ایران باستان، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۳ ش، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. آثار رودکی، استالین آباد، ۱۹۵۸ م، ص ۱۹۲.

۴. اشعار هم‌عصران رودکی، استالین آباد، ۱۹۵۸ م، ص ۷۰.

همه به صلح گرامی و همه مداراکن
که از مدارا کردن ستوده اگر درد مرد
اگرچه قسوت داری و عدت بسیار
به گرد صلح گرای و به گرد جنگ مگرد
نه هر که دارد شمشیر، حرب باید رفت
نه هر که دارد زهر، زهر باید خورد^۲

در مسئله جنگ و صلح هماهنگی زیادی را میان اندیشه‌های فردوسی و سعدی می‌توان مشاهده کرد. سعدی در بوستان، مثل فردوسی، برتری صلح را بر جنگ و خونریزی تأکید نموده است:

اگر پیل زوری و گر تیزچنگ
به نزدیک من صلح برتر که جنگ
اگر صلح جوید عدو، سرمیچ!
وگر جنگ جوید، عنان برمیچ!^۳

طوری که می‌بینیم، فردوسی و سایر شعرای فارس و تاجیک، یکدلانه جنگ را محکوم نموده، جانبداری خویش را از صلح با راه و وسیله‌های گوناگون بیان کرده‌اند. این آرمان والای بشردوستانه، که فردوسی و دیگر سخنوران معروف فارسی‌زبان در آثار خود ترغیب و تشویق کرده‌اند، در تربیت و شکل خصلت‌های حمیده مردم بی‌اثر نبوده است و از اینجاست که مردمان ایرانی تبار با خصلت‌های صلح‌دوستی و نکوکاری ممتازند. در مورد تاجیک هم، که در یک مدت کوتاه به جنگ برادرکشی خاتمه دادند و به صلح پایدار موفق شدند این خصلت به خوبی دیده شده است.

۱. در اشعار هم‌عصران رودکی این کلمه در شکل «ستوه» ثبت شده است که خلاف معنی بیت است. اینجا از روی متن لباب‌الالباب (لیدن، ۱۹۰۶ م، ص ۱۶) تصحیح گردید.
۲. اشعار هم‌عصران رودکی، ص ۳۷۲.
۳. همان، ص ۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی